

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



هدیه های آسمان

تعلیم و تربیت اسلامی



پنجم دبستان



www.chap.sch.ir برای دریافت فایل pdf کتاب‌های درسی به پایگاه کتاب‌های درسی به نشانی
و برای خرید کتاب‌های درسی به سامانه‌ی فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی
www.irtextbook.com یا www.irtextbook.ir مراجعه نمایید.

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به‌صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.



فرزندان عزیزم

امید است با نشاط و خرمی درس‌هایتان را خوب بخوانید. اطاعت و خدمت پدران و مادرانتان را غنیمت شمارید و آنها را از خود راضی کنید و به معلم‌هایتان احترام زیاد بگذارید. سعی کنید برای اسلام و جمهوری اسلامی و کشورتان مفید باشید.

امام خمینی (قُدِّسَ سِرُّهُ)



فهرست

۸	دسته گلی از آسمان	درس اوّل
۱۴	تنها او	درس دوم
۲۰	درس سوم
۲۶	از نوزاد بپرسید!	درس چهارم
۳۳	گل صد برگ	درس پنجم
۴۲	مال مردم	درس ششم
۴۸	رنگین کمان جمعه	درس هفتم
۵۷	دو نامه	درس هشتم



۶۳	یک جهان جشن!	درس نهم
۷۲	در ساحل دجله	درس دهم
۷۹	سروِ سربلند سامرا	درس یازدهم
۸۵	خورشید پشت ابر	درس دوازدهم
۹۳	کوچک‌های بزرگ!	درس سیزدهم
۹۹	بزرگ‌مرد تاریخ	درس چهاردهم
۱۰۸	بهمن همیشه بهار	درس پانزدهم
۱۱۶	روزنامه‌های دیواری	درس شانزدهم
۱۲۳	اینها و آنها	درس هفدهم



همکار گرامی، آموزگار عزیز

با اهدای سلام و آرزوی توفیق و سلامت شما همکار محترم، به منظور پیشبرد بهتر فرایند یاددهی - یادگیری در آموزش این کتاب، توجه به چند نکته لازم است:

۱- تدریس برخی دروس می‌تواند پیمانه‌ای صورت گیرد؛ یعنی با توجه به مناسبت‌های گوناگون و یا احساس نیاز آموزگار، برخی دروس، را خارج از ترتیب موجود می‌توان تدریس کرد.

۲- به منظور تحقق اهداف دروس، آیات و احادیث بسیاری به کار گرفته شده است تا دانش‌آموزان به تدریج دریابند که دین را باید از منابع معتبر آن (کلام خدا و معصومان) دریافت کنند که از هر خطا و اشتباه به دور هستند.

۳- برای آگاهی از روش‌های تدریس و ارزشیابی هریک از دروس، مراجعه به راهنمای معلم ضروری است.

۴- با توجه به اینکه تصاویر در تثبیت اهداف درس نقش مهمی دارد، همکاران محترم در راستای آموزش مفاهیم دروس از شیوه‌ی تصویرخوانی نیز استفاده کنند.

۵- با توجه به اهمیت رشد متوازن و همه‌جانبه دانش‌آموزان، فعالیت‌هایی چون ایستگاه خلاقیت، ببین و بگو، همخوانی کنیم و به‌کار ببندیم، با هدف تقویت حیطه عاطفی دانش‌آموزان در دروس قرار داده شده است.

۶- جهت آشنایی شما همکاران، حوزه موضوعی هر یک از دروس در صفحه فهرست و نیز در ابتدای درس‌ها، به وسیله رنگ‌ها مجزا شده است:

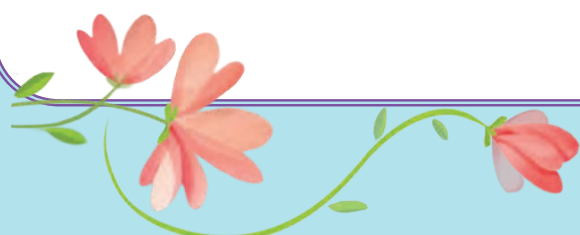
● قرآن کریم ● خداشناسی ● شخصیت‌های دینی ● پیامبری ● احکام ● آداب و اخلاق اسلامی ● مراسم اسلامی ● امامت ● جهان آخرت

۷- محتوای آموزشی دروس هدیه‌های آسمان از اجزایی تشکیل شده است که به صورت خلاصه به این اجزا اشاره می‌شود:

عنوان درس: عنوان، مستقیم و غیرمستقیم، گویای چکیده و محتوای اصلی درس است و با ایجاد حس کنجکاوی در دانش‌آموزان، انگیزه‌ی یادگیری را در آنها تقویت می‌کند.

متن درس: شامل بخشی از مفاهیم و اهداف اصلی درس است.

علاوه بر این دو بخش که مفاهیم درس را مطرح می‌کنند، **فعالیت‌های گوناگونی** متناسب با هر درس پیش‌بینی شده است که با مشارکت دانش‌آموزان انجام می‌شود. انتظار می‌رود همه‌ی دانش‌آموزان در بخش‌های گوناگون درس مشارکت کنند و اگر دانش‌آموزی نتوانست در یک بخش فعالیت و مشارکت مؤثری داشته باشد، در بخش دیگر به او توجه شود. عناوین و شرح فعالیت‌هایی که در این کتاب طراحی شده از این قرار است:



ردیف	عنوان فعالیت	شرح فعالیت
۱	برایم بگو	جمع بندی و نتیجه گیری درس
۲	ایستگاه فکر	برقراری ارتباط بین مفاهیم ارائه شده و دستیابی به یافته های جدید
۳	تدبر کنیم	جمع بندی و نتیجه گیری مفاهیم درس در قالب آیات و احادیث کوتاه
۴	بررسی کنید	تثبیت، توسعه و تعمیم مفاهیم بر اساس مرور اطلاعات
۵	کامل کنید	تکمیل و تثبیت اهداف بر اساس دریافت رابطه ی بین مفاهیم
۶	ایستگاه خلاقیت	تثبیت و تعمیق مطالب آموزش داده شده در قالب اجرای نمایش، خط خوش و نقاشی
۷	گفت و گو کنیم	تثبیت مفاهیم درس از طریق ارائه ی نظرات و تجربیات در گروه و مشارکت در جمع بندی
۸	بین و بگو	تعمیق مفاهیم درس با پاسخ به پرسش های مطرح شده از طریق تصویرخوانی
۹	بگرد و پیدا کن	تثبیت و تعمیق مطالب آموزش داده شده با فعالیت عینی و ملموس
۱۰	همخوانی کنیم	تثبیت مفاهیم درس از طریق خواندن شعر به صورت گروهی با آهنگ و لحن مناسب
۱۱	تحقیق کنید	تثبیت، توسعه و تعمیم مفاهیم درس با جمع آوری اطلاعات از منابع مختلف
۱۲	به کار ببندیم	تثبیت، توسعه و تعمیم مفاهیم بر اساس کاربست آموخته ها در موقعیت جدید
۱۳	دعا کنیم	تثبیت و تعمیق مطالب آموزش داده شده با راز و نیاز یا بیان درخواست و احساسات
۱۴	با خانواده	بسط یادگیری و تقویت نگرش دانش آموز به مفاهیم دینی، برای بروز رفتار دینی از طریق جست و جوی مصداق های تازه از مفاهیم، با کمک و همفکری اعضای خانواده



می توانید با نصب برنامه QR-code خوان، روی تلفن همراه و اسکن این تصویر، مستقیماً به محتوای کمک آموزشی و راهنمای تدریس این کتاب در سامانه رشد، دسترسی پیدا کنید.



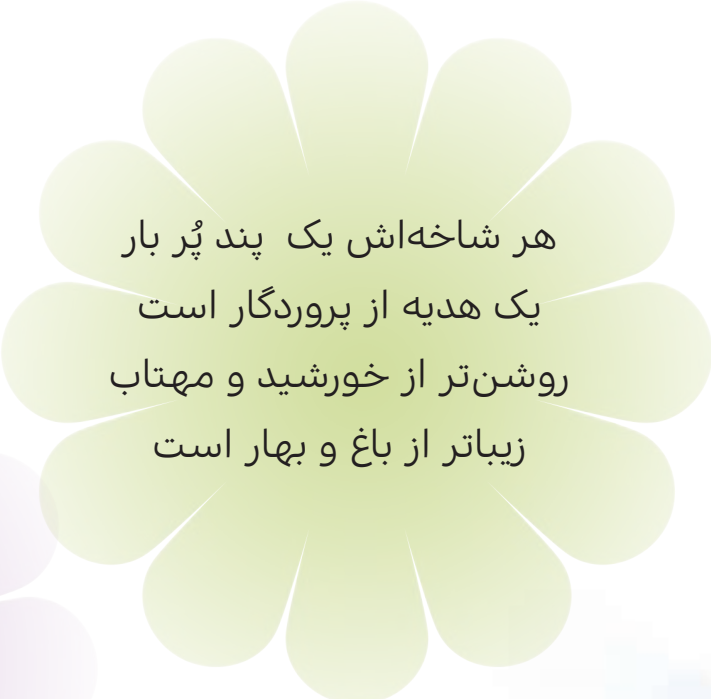

نظرسنجی کتاب درسی



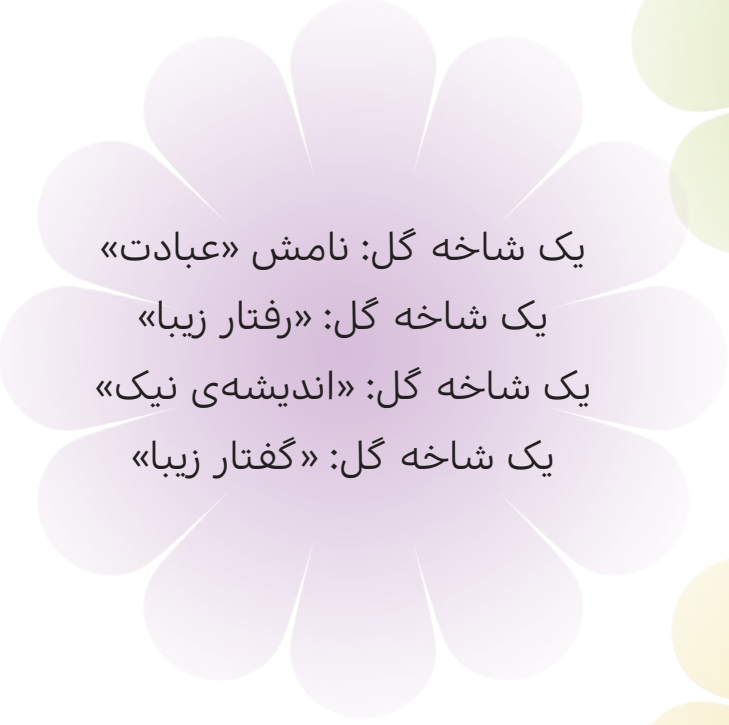
دسته گلی از آسمان

قرآن ، کتابی روشنی بخش
قرآن ، بهاری جاودان است
دریای بی پایان رحمت
یک دسته گل از آسمان است

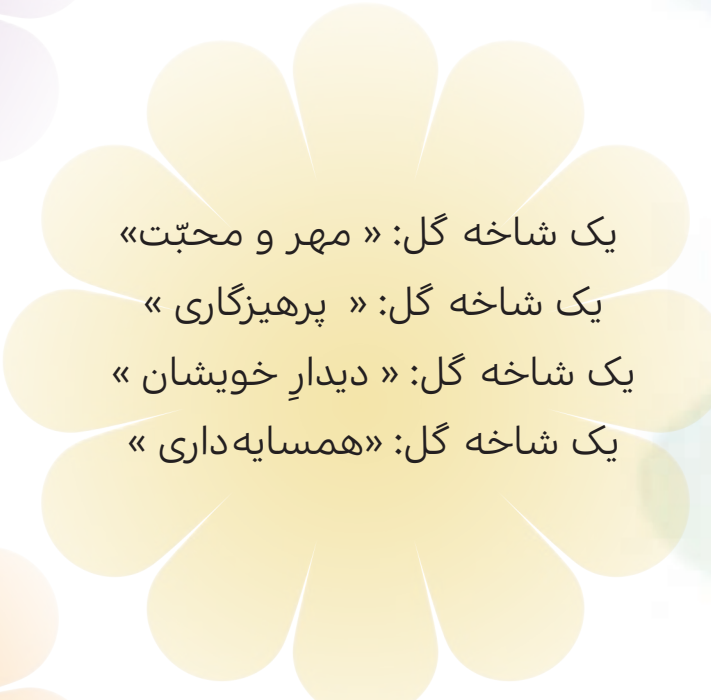




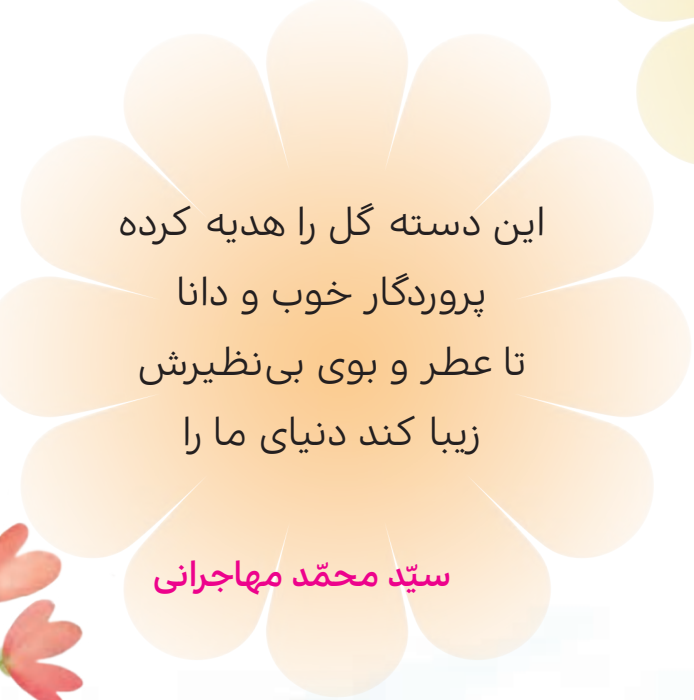

هر شاخه‌اش یک پند پُر بار
یک هدیه از پروردگار است
روشن‌تر از خورشید و مهتاب
زیباتر از باغ و بهار است



یک شاخه گل: نامش «عبادت»
یک شاخه گل: «رفتار زیبا»
یک شاخه گل: «اندیشه‌ی نیک»
یک شاخه گل: «گفتار زیبا»



یک شاخه گل: «مهر و محبت»
یک شاخه گل: «پرهیزگاری»
یک شاخه گل: «دیدارِ خویشان»
یک شاخه گل: «همسایه‌داری»



این دسته گل را هدیه کرده
پروردگار خوب و دانا
تا عطر و بوی بی‌نظیرش
زیبا کند دنیای ما را

سید محمد مهاجرانی

برایم بگو

الف - با توجه به شعر، نام هریک از شاخه‌های این دسته گل چیست؟

وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۳

وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا

سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۳

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ

سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۸

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي

سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴

اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ

سوره‌ی حُجرات، آیه‌ی ۱۲

ب۔ آیہ ۱۰ سورہی حُجرات، کدام شاخه گل‌ها را معرّفی می‌کند؟

ترجمه‌ی آیہ: -----

○ مهر و محبّت

○ رفتار زیبا

○ پرهیزگاری

○ همسایه‌داری

○ اندیشه‌ی نیک

بررسی کنید

در یک قرآن کامل، صفحه‌ی فهرست نام سوره‌ها را باز و جاهای خالی را کامل کنید:

اولین سوره: ----- آخرین سوره: ----- بلندترین سوره: -----

سوره‌هایی به نام پیامبران خدا: -----

سوره‌هایی به نام جانوران: -----

سوره‌ای به نام یکی از روزهای هفته: -----

سوره‌هایی به نام پدیده‌هایی در طبیعت: -----

سوره‌ای به نام یکی از قسمت‌های نماز: -----

تدبّر کنیم

آیات زیر را با دقت بخوانید:

وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ، اِدْفَعِ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ

هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی کردن پاسخ بده.

سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۴

وَالْكَافِرِیْنَ الْغَیْظَ وَالْعَافِیْنَ عَنِ النَّاسِ، وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ

نیکوکاران کسانی هستند که خشم خود را فرو می‌برند
و خطاهای دیگران را می‌بخشند و خدا آنها را دوست دارد.

سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴

چه ارتباطی میان مفهوم این دو آیه هست؟

ایستگاه فکر

این حدیث را بخوانید:

امام علی علیه السلام:

قرآن، دریایی است که هیچ‌گاه خشک نمی‌شود.

چه شباهتی میان قرآن و دریا وجود دارد؟
با دوستانتان در این باره گفت‌وگو کنید.

بگرد و پیدا کن

با مراجعه به آیات ۱۹۵ تا ۲۰۵ از سوره‌ی بقره، یک دعای قرآنی را که هر روز در نماز می‌خوانیم، پیدا کنید و شماره‌ی آیه‌ی آن را در اینجا بنویسید.

.....

با خانواده

با کمک اعضای خانواده نام چند میوه یا خوراکی را که در قرآن آمده است، پیدا کنید؛
برای این کار می‌توانید به این آیات مراجعه کنید:

سوره‌ی تین، آیه‌ی ۱
سوره‌ی الرَّحْمَن، آیه‌ی ۶۸
سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۶



نظم و هماهنگی که در جهان اطراف ما وجود دارد، نشانه‌ی چیست؟



می‌دانیم همه‌ی نیازهای دانه برای رشد از پیش اندیشیده، و در طبیعت آفریده شده است. غذای دانه از قبل در خاک آماده شده است. باد، ابرها را از بالای دریاها به سوی مزرعه می‌آورد و آب مورد نیاز دانه را فراهم می‌کند. خورشید نیز نور و گرمای مورد نیاز آن را تأمین می‌کند.



هنگامی که دانه در دل خاک جای می‌گیرد و آب بر آن جاری می‌شود، جوانه می‌زند، خاک را با قدرت می‌شکافد و کم‌کم به سبزه‌ای شادی‌آفرین و باطراوت تبدیل می‌شود.

جالب است بدانید فاصله‌ی خورشید و زمین نیز بسیار دقیق و حساب شده است. اگر فاصله‌ی زمین تا خورشید، زیاد بود، گیاهان به خاطر سرما از بین می‌رفتند و اگر این فاصله کم بود از گرمای زیاد می‌سوختند. چه هماهنگی شگفت‌انگیزی میان خاک و خورشید و باد و باران برای رشد گیاه وجود دارد!

درباره‌ی هریک از پدیده‌های این جهان که فکر کنید، همین هماهنگی و نظم را خواهید دید.

این نظم و هماهنگی نشانه‌ی چیست؟

فکر می‌کنید اگر دو یا چند خدا جهان را اداره می‌کرد، این هماهنگی به وجود می‌آمد؟ فرض کنید دو خدا تصمیم داشتند جهان را اداره کنند! یکی می‌خواست خورشید را از مشرق بیاورد، اما دیگری می‌خواست طلوع خورشید را از مغرب قرار بدهد! یکی تصمیم می‌گرفت هر سال ۱۲ ماه داشته باشد و دیگری سه ماه دیگر به آن اضافه می‌کرد!

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

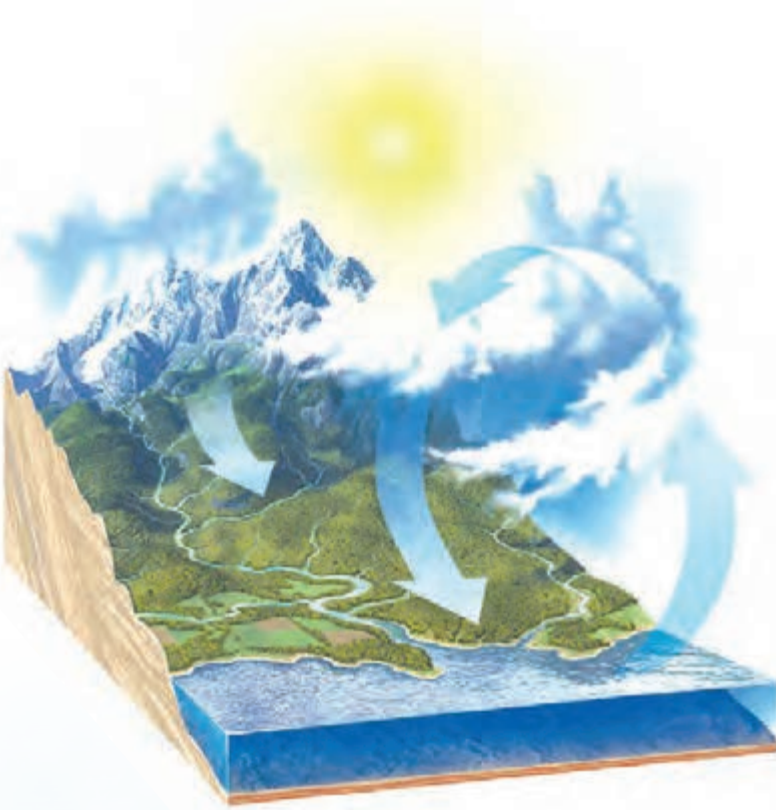
لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ، لَفَسَدَتَا

اگر در آسمان و زمین، غیر از الله خداهای دیگری بود،
آسمان و زمین به هم می‌ریخت.

سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۲

تدبّر کنیم

❁ به این تصویر دقت کنید.
چه هماهنگی‌هایی در اجزای آن
می‌بینید؟



❁ چه هماهنگی‌های دیگری در
طبیعت سراغ دارید؟

❁ به ضربان قلب و تپش‌های
آن دقت کنید.
چه هماهنگی‌هایی میان قلب و
دستگاه تنفس هست؟



❁ شما چه هماهنگی‌های دیگری
در بدن خود می‌شناسید؟ مثال
بزنید.

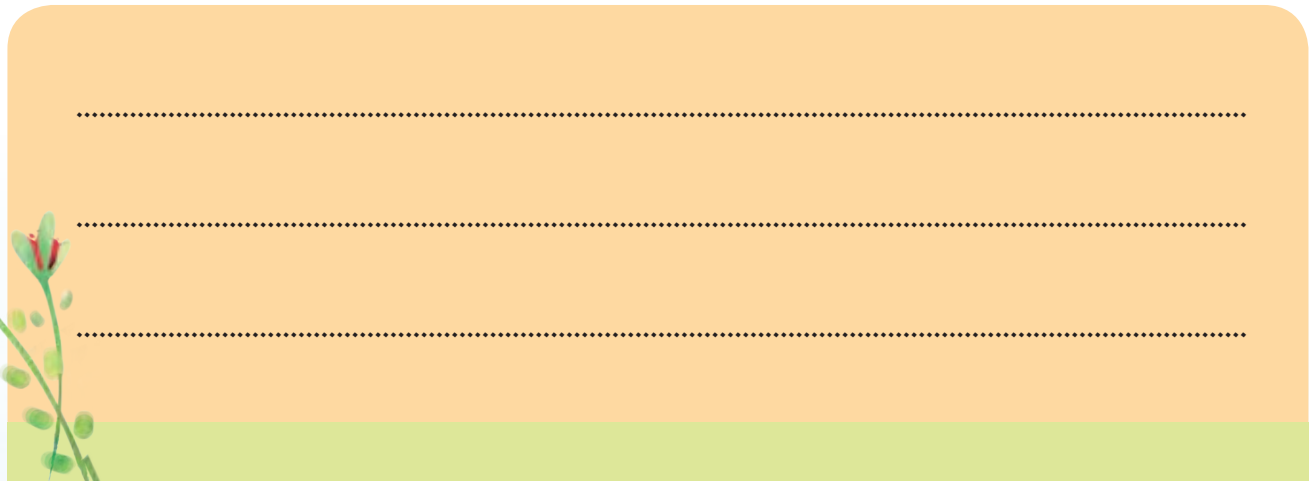
✿ حالا این آیه را بخوانید:

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ ... وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

نشانه‌های خدا در زمین... و در خودتان وجود دارد؛
آیا در آنها دقت نمی‌کنید؟

✿ سوره‌ی ذاریات، آیه‌های ۲۰ و ۲۱

با توجّه به معنای آیه از این هماهنگی‌ها چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟



ایستگاه خلاقیت

یکی از این موارد را به صورت نمایش خلاق در کلاس بازی کنید؛ در هر کدام چه اتفاقاتی می‌افتد؟

== یک تیم ورزشی دو سرمربی داشته باشد.

== یک لشکر، دو فرمانده داشته باشد.

ببین و بگو

این تصویر، شما را به یاد کدام ضرب‌المثل می‌اندازد؟



بگرد و پیدا کن

در کدام بخش از اذان و نماز، یکتایی خداوند را به زبان می‌آوریم؟ عبارت آن را بگویید و معنای آن را بنویسید.^۱

اذان ←

سوره‌ی توحید ←

تشهّد ←

۱- یکی از دانش‌آموزان اذان بگوید و ذکرهای یک نماز دو رکعتی را بخواند تا دیگران با دقت در آنها، به عبارت‌های مورد نظر اشاره کنند.

با خانواده

متن زیر را بخوانید.

مورچه‌ها قوی‌ترین حیوانات خشکی هستند؛ چرا که می‌توانند چند برابر وزن خود، بار حمل کنند. مطالعه در زندگی مورچه‌ها دانشمندان را به شگفتی واداشته است. وقتی آنها انبار غذای بعضی از مورچه‌ها را بررسی کردند، با کمال تعجب دیدند آنها دانه‌های جمع‌آوری شده را به طور دقیق و منظم در کنار هم قرار می‌دهند. مورچه‌ها دانه‌های گندم را از وسط به دو نیم می‌کنند تا هنگامی که رطوبت به آنها می‌رسد، سبز نشود؛ ولی دانه‌های خربزه را به چهار قسمت تقسیم می‌کنند؛ زیرا می‌دانند که دانه‌ی خربزه (تخم خربزه) اگر به دو نصف تقسیم شود، باز هم قابلیت سبز شدن دارد و به محض تماس با آب، رشد خواهد کرد و لانه‌ی مورچه‌ها را از بین خواهد برد....

چه هماهنگی‌های دیگری در زندگی حیوانات می‌شناسید؟ مثال بزنید.





در سالن انتظار فرودگاه بودیم. سالن پر از مسافر بود. کنار من دختری نشسته بود که چهره‌اش نشان می‌داد ایرانی نیست. مادرش او را هِلِن صدا می‌زد. من مشغول ورق زدن کتاب «داستان‌های قرآن» بودم؛ می‌خواستم داستان حضرت مریم را بخوانم. همین که مشغول مطالعه شدم، هلن، که چشمش به اسم قصه و تصویر حضرت مریم افتاده بود با تعجب به من گفت: «شما مسلمان‌ها هم حضرت مریم را می‌شناسید؟» گفتم: «بله می‌شناسیم. نام ایشان در کتاب‌های دینی ما هم آمده است.» - «چه جالب! نمی‌دانستم!» - گفتم: «چه خوب فارسی حرف می‌زنی!» - «چهار سال است در ایران زندگی می‌کنیم. راستی در کتاب‌های دینی شما درباره‌ی حضرت مریم چه چیزهایی نوشته شده است؟»



گفتم: «در کتاب آسمانی ما قرآن، چند بار نام او آمده و یکی از سوره‌های قرآن به نام اوست».

مادرم که با علاقه به گفت‌وگوی من و هلن گوش می‌کرد از کیفش قرآنی را بیرون آورد و فهرست سوره‌های قرآن را به هلن نشان داد:

- «اینجا را ببین! سوره‌ی نوزدهم قرآن، سوره‌ی مریم نام دارد».

هلن تا نگاهش به کلمه‌ی مریم افتاد، چشم‌هایش درخشید و کمی حیرت‌زده شد. مادرم ادامه داد: «در قرآن، خدای مهربان او را الگوی انسان‌های مؤمن معرفی کرده است».



هلن پرسید: «در قرآن چه چیزهایی درباره‌ی حضرت مریم گفته شده است؟»
کتابم را نزدیک او بردم:

«دوست داری با هم بخوانیم؟»

- «بله!»

مادر مریم زنی بسیار با ایمان بود. او نذر کرده بود که اگر صاحب فرزندی شود، فرزندش را خدمتگزار «بیت المقدس»^۱ کند.

وقتی مریم به دنیا آمد و بزرگ شد، مادر او به نذرش عمل کرد و دخترش خدمتگزار بیت المقدس شد.

پدر مریم پیش از تولد او از دنیا رفته بود و برای همین حضرت زکریا سرپرستی او را پذیرفت. او پیامبر خدا و شوهر خاله‌ی مریم بود.

روزی حضرت زکریا وارد بیت المقدس شد. مریم را در گوشه‌ای مشغول عبادت دید. ناگهان چشمش خیره ماند.

- دخترم! ... تو که امروز از معبد بیرون رفته‌ای؟

- خیر.

- کسی نیز به اینجا نیامده است؟

۱- مکان مقدسی در فلسطین



- خیر.

- پس ... این غذاها... اینها از کجا رسیده؟ ... این میوه ها... این میوه ها که در این فصل پیدا نمی شود...! مریم با سخن خود، چشمان پیامبر خدا را غرق در اشک شوق کرد.

- به امر پروردگار این هدیه ها برایم می آید و در کنارم قرار می گیرد.

حضرت زکریا فهمید که مریم با این سن کم، چه مقام بزرگی نزد خدا دارد.

تا اینکه یک روز، فرشتگان نزد مریم آمدند و گفتند:

«خدا تو را انتخاب کرده است و در بین تمام زنانی که در دنیا زندگی می کنند، تو از همه برتری!...»

به تو مژده می دهیم که صاحب فرزندی می شوی به نام عیسی مسیح که پیامبر است و انسانی بسیار بزرگ^۱.

مدتی بعد فرزند حضرت مریم سلام الله علیها به دنیا آمد....



وقتی داستان را با هم خواندیم به او گفتم: «پیامبر ما نیز درباره ی حضرت مریم جملات زیبایی فرموده اند» و یکی از حدیث های پیامبر را برایش خواندم: «بهترین زنان بهشت، مریم، خدیجه، فاطمه و آسیه اند».

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲

۲- سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵



هلن بسیار خوشحال بود و با شادمانی گفت:
«امروز روز خیلی خوبی بود! هم یک دوست خوب پیدا کردم و هم فهمیدم که شما
نیز حضرت مریم را می‌شناسید و به او احترام می‌گذارید».

ایستگاه فکر

با کمک دوستانت چه عنوانی برای این درس پیشنهاد می‌دهی؟

برایم بگو

با توجه به درس، حضرت مریم چه ویژگی‌هایی داشت؟



بگرد و پیدا کن

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی حضرت مریم سلام الله علیها در آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی
مائده آمده است.
با مراجعه به قرآن، آیه را بخوانید و این ویژگی را پیدا کنید.

.....

تدبّر کنیم

این آیه را بخوانید:

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ

سورهی آل عمران، آیهی ۴۳

ای مریم،

این آیه به کدام بخش درس اشاره می‌کند؟

گفت‌وگو کنیم

پیامبر خدا این چهار بانو را بهترین زنان بهشت معرفی کرده‌اند:

حضرت آسیه

حضرت مریم

حضرت خدیجه

حضرت زهرا

درباره‌ی هریک از ایشان چه ویژگی‌هایی به‌خاطر می‌آورید؟
چه ویژگی‌های مشترکی میان ایشان وجود دارد؟ آنها را نام ببرید.



ایستگاه خلاقیت

این داستان را بخوانید و آن را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

مشرکان مکه روز به روز، آزار و اذیت خود را نسبت به مسلمانان بیشتر می کردند. پیامبر اسلام برای نجات مسلمانان، گروهی از آنها را به سرپرستی جعفر، برادر حضرت علی علیه السلام، به حبشه فرستاد تا برای مدتی آنجا در امنیت و سلامت زندگی کنند.

مشرکان که از این ماجرا با خبر شدند، نمایندگانشان را به حبشه فرستادند تا از مسلمانان بدگویی کنند و از نجاشی، پادشاه حبشه بخواهند آنها را بیرون کند. نجاشی گفت: «اینها به کشور ما پناه آورده اند. ما اول باید به حرفشان گوش کنیم و بعد تصمیم بگیریم».

در همین لحظه جعفر شروع به سخن گفتن کرد:

«ما مردمی بت پرست بودیم؛ با همسایگان خود بد رفتاری می کردیم، به ناتوانان زور می گفتیم و خدای یکتا فردی را از بین ما به پیامبری انتخاب کرد. او به ما یاد داد که خداپرست باشیم. با یکدیگر خوش رفتاری کنیم و ...».

لبخند بر چهره ی نجاشی نقش می بندد؛ رو به جعفر می کند و می گوید: «آیا از آنچه پیامبر شما آورده است، چیزی به خاطر داری؟»

جعفر شروع به خواندن آیاتی از سوره ی مریم می کند...

با شنیدن آیات سوره ی مریم قطره های اشک، صورت نجاشی را می پوشاند و می گوید:

«سخنان شما شبیه سخنان پیامبر ما حضرت عیسی است. آسوده خاطر باشید!

به خدا سوگند شما را به آنها تسلیم نخواهم کرد!»



ناباورانه دور گهواره‌ی نوزاد حلقه زده بودند و با تعجب و خشم به یکدیگر نگاه می‌کردند.

همهمه‌ای میان جمعیت بلند شده بود:

هرکس چیزی می‌گفت.

- «می‌گویند از نوزاد پرسید!»

- «با نوزاد چندروزه چگونه حرف بزنیم؟»

- «چه حرف بی‌معنایی!»

نوزاد نازنین، چشم‌های زیبایش را چرخاند و ناگهان لب‌های کوچکش را باز کرد:

«من بنده‌ی خدا هستم!»

همین که اولین جمله را از زبان نوزاد شنیدند، سکوت سنگینی بر جمعیت حاکم شد.

نفس در سینه‌ها حبس شده بود!

- «خیلی عجیب است! خودش حرف زد! چطور ممکن است؟»

نوزاد با کمال آرامش به حرف‌هایش ادامه داد:

«خدای بزرگ به من کتاب آسمانی عطا می‌کند.

او مرا برای پیامبری برگزیده، و مرا مایه‌ی خیر و برکت قرار داده است.

من هر جا باشم، سودمند خواهم بود.»

همهمه‌ها میان جمعیت بیشتر شد.

- «این دروغ است.»

- «این زن با کودکش ما را جادو کرده است.»

- «اما واقعاً نوزاد سخن می‌گوید.»

مادر با نگاهی نگران، اما امیدوار به لطف پروردگار به لب‌های کودکش می‌نگریست.

سخنان دل‌نشین کودک، ادامه یافت:





«خداوند به من سفارش کرده است که تا زنده‌ام نماز بخوانم و به نیازمندان کمک کنم؛ نسبت به مادرم مهربان باشم و ستمکار و زورگو و بداخلاق نباشم». همه از تعجب و شگفتی، دهانشان باز مانده بود و مات و مبهوت به نوزاد چشم‌دوخته بودند. نوزادی که برگزیده‌ی خدا بود، ادامه داد: «خدای بزرگ، پروردگار من و پروردگار شماست؛ او را عبادت کنید که راه راست همین است».



این نوزاد، «حضرت عیسیٰ علیه‌السلام» است. لقبش «مسیح» است و کتاب آسمانی او، «انجیل». خدای مهربان او را برای هدایت قوم «بنی اسرائیل» انتخاب کرد. حضرت عیسیٰ علیه‌السلام بخش زیادی از عمر پُربارش را در سفر سپری کرد و به کمک یارانش، مردم را راهنمایی و پیام‌های الهی را برایشان بیان می‌کرد. او به فرمان و یاری خدا بیماران درمان‌ناپذیر را درمان؛ نابینایان مادرزاد را بینا و مردگان را زنده می‌کرد. او حدود پانصد و هفتاد سال پیش از تولّد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بشارت بزرگی به قوم خود داد: «ای بنی‌اسرائیل! من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم؛ و به شما بشارت می‌دهم که بعد از من پیامبری خواهد آمد، به نام احمد». چه مژده‌ی بزرگ و چه بشارت بی‌نظیری!



دشمنان حضرت عیسیٰ از اینکه مردم به او ایمان می‌آوردند، سخت عصبانی بودند. حاکم ستمگر آن زمان دستور داد حضرت عیسیٰ علیه‌السلام را به دار بیاویزند؛ اما خداوند ایشان را به آسمان بالا بُرد تا سال‌ها بعد به همراه حضرت مهدی علیه‌السلام دوباره ظاهر شود و در کنار ایشان جهان را پر از عدل و آرامش کند.

گفت‌وگو کنیم

یکی از سفارش‌های خدا به حضرت عیسیٰ علیه‌السلام را انتخاب، و با دوستانتان در مورد راه‌های عمل به آن گفت‌وگو کنید.

بگرد و پیدا کن

کلماتی را که به حضرت عیسیٰ علیه‌السلام مربوط است، پیدا کنید.

زنده بودن

سال هجری

مریم

آسیه

احمد

انجیل

سال میلادی

این کلمات با حضرت عیسیٰ علیه‌السلام چه ارتباطی دارد؟

تدبّر کنیم

آیه را بخوانید؛ این آیه با کدام قسمت درس ارتباط دارد؟

إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ
يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ

عیسی فرزند مریم گفت: ... من به شما بشارت می‌دهم
که بعد از من پیامبری خواهد آمد به نام «احمد».

سوره‌ی صف، آیه‌ی ۶

فکر می‌کنید چرا حضرت عیسی علیه السلام به آمدن پیامبر بعد از خود بشارت داده است؟

.....

.....

ایستگاه فکر

۱

روزی حضرت عیسی علیه السلام با عده‌ای از پیروانش از بازارچه‌ای می‌گذشت؛ ناگهان گروهی را دید که به دور سگ مرده‌ای جمع شده‌اند و درباره‌ی آن گفت‌وگو می‌کنند. یکی می‌گفت: «بوی بد آن، انسان را خفه می‌کند!». دیگری می‌گفت: «چقدر کثیف است!». سومی می‌گفت: «چه سگ زشتی!».

وقتی نوبت به حضرت عیسیٰ علیه‌السلام رسید، گفت: «چه دندان‌های سفید و زیبایی دارد!».

همه از این حرف تعجب کردند. حضرت عیسیٰ علیه‌السلام ادامه داد: «سعی کنید همیشه.....».



راه زیادی آمده‌اند؛ گوشه‌ای می‌نشینند تا چند دقیقه استراحت کنند.
یکی از یاران ایشان از فرصت استفاده می‌کند و می‌پرسد: «ای پیامبر خدا! با چه کسی همنشین شویم؟»
چه سؤال مهمی! همه‌ی همراهان چهره‌شان را به سوی رهبر محبوبشان برمی‌گردانند تا پاسخش را بشنوند.
حضرت عیسیٰ علیه‌السلام به یاران فداکارش چشم می‌دوزد:
«کسی که ...»

۱. دیدارش شما را به یاد خدا بپردازد؛

۲.

۳. «

❁ به نظر شما حضرت عیسیٰ علیه‌السلام در هر داستان چه فرموده است؟^۱

❁ با دوستان خود گفت‌وگو کنید، و برای هر دو داستان، عنوان مناسبی انتخاب کنید؛ سپس علّت انتخاب این عنوان‌ها را بگویید.

ایستگاه خلاقیت

داستان اول را به صورت نمایش خلاق در کلاس اجرا کنید.

۱- همکار گرامی برای انجام صحیح این فعالیت، حتماً به کتاب راهنمای معلّم مراجعه نمایید.



خدای مهربان بر او سلام می‌فرستد.
فرشتگان آسمان بر او سلام می‌فرستند.
مسلمانان در سراسر زمین بر او سلام می‌فرستند.
او دوست‌داشتنی‌ترین دوست خدا و بهترین بنده‌ی اوست.
نام زیبایش، مشهورترین نام عالم است؛ محمّد.
درتمام نمازهایمان نام او را می‌بریم.
هرگاه نامش را می‌شنویم، قلبمان شاد می‌شود و بر او و خانواده‌ی پاکش درود می‌فرستیم.
تک‌تک گفتارهایش شنیدنی،
یک‌یک رفتارهایش دیدنی
و لحظه‌لحظه‌ی زندگی‌اش لبریز از زیبایی است.
گوشه‌هایی از زندگی زیبایش را به تماشا می‌نشینیم:

✿ خدا را بسیار دوست داشت.

تمام کارهایش را با نام خدا آغاز می‌کرد؛
وقتی کارش را به پایان می‌رساند، خدا را شکر می‌کرد؛
در برابر دستور خداوند همیشه تسلیم بود
و می‌فرمود: «همیشه و همه‌جا فرمان خدا بر هر چیزی مقدّم است»؛
با اشتیاق تمام، چشم انتظار رسیدن وقت نماز بود و می‌فرمود: «نماز، نور چشم من است»؛

هرگاه وقت نماز می‌رسید، به یلال می‌گفت: «ای بلال اذان بگو و ما را با اذان گفتن خوشحال کن»؛

به قرآن کریم علاقه‌ی زیادی داشت و آن را با صدایی زیبا می‌خواند؛ شب‌ها قبل از اینکه بخوابد، بعضی از سوره‌ها را می‌خواند.

✿ تمیز و آراسته بود.

به بهداشت و سلامت بدن اهمیت می‌داد؛ لباس‌هایش همیشه پاکیزه بود و می‌فرمود: «تا می‌توانید پاکیزه باشید. پاکیزگی از پایه‌های دین اسلام است»؛

پیش از غذا و بعد از غذا دست‌هایش را می‌شُست؛ غذای داغ نمی‌خورد و در آن فوت نمی‌کرد؛



برای خشک کردن دست و صورت، حوله‌ای مخصوص داشت؛
 بعد از غذا و پیش از خواب و بعد از بیدار شدن مسواک می‌زد؛
 حتی در مسافرت‌ها نیز مسواکش را با خود می‌برد؛
 می‌فرمود: «مسواک زدن قبل از نماز، ثواب نماز را هفتاد برابر می‌کند»؛
 آن قدر خوشبو بود که هرگاه از جایی می‌گذشت، مردمی که به آنجا می‌رسیدند،
 می‌گفتند: «پیامبر خدا از اینجا عبور کرده است».
 هرگاه می‌خواست از خانه بیرون برود به آینه نگاه می‌کرد و موهایش را شانه می‌زد
 و می‌فرمود: «خدا دوست دارد وقتی به دیدار برادرانمان می‌رویم، تمیز و آراسته
 باشیم».

تدبّر کنیم

این آیه را بخوانید:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
 خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند.
 ای مؤمنان، بر او درود فرستید و تسلیم فرمان او باشید.

سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۶

❀ پس از شنیدن آیه، چه می‌کنید؟
 ❀ به نظر شما چگونه می‌توانیم به این آیه عمل کنیم؟

با دیدن این تصاویر به یاد کدام رفتار پیامبر می‌افتید؟



❁ بسیار باادب بود.

در سلام کردن از همه پیشی می‌گرفت؛
خوش‌رو بود و می‌فرمود: «خوش‌رویی کینه را از دل می‌برد»؛
وقتی با کسی دست می‌داد، دستش را زود عقب نمی‌کشید؛
وقتی برای چند نفر صحبت می‌کرد، نگاهش را میان همه تقسیم می‌کرد؛
به عهد و پیمان خود وفا می‌کرد؛ اگر با کسی وعده‌ی ملاقات داشت، سر موقع به آنجا می‌رفت؛
با کسی قهر نمی‌کرد و هرگاه با خبر می‌شد عده‌ای با هم قهرند، برای آشتی دادن آنها تلاش می‌کرد؛ می‌فرمود: «دو مسلمان نباید بیشتر از سه روز با هم قهر باشند»؛
اگر کسی از ایشان عذرخواهی می‌کرد، زود عذرش را می‌پذیرفت؛
در برابر خوبی‌ها تشکر می‌کرد. تشکر کردنش گاه با هدیه، گاه با لبخند و گاه با دعا کردن برای او همراه می‌شد؛
هرگاه سوار بر حیوانی بود و پیاده‌ای را در مسیر می‌دید، او را سوار می‌کرد؛
هنگام مسافرت در آخر کاروان حرکت می‌کرد تا اگر کسی از کاروان جا مانده است به او کمک کند.

✱ به علم و دانش بسیار اهمیت می‌داد.

از همنشینی با کسانی که گفت و گوی علمی می‌کردند، شادمان می‌شد؛
به اسیران جنگ بدر گفت: «هرکدام از شما که به ده نفر خواندن و نوشتن بیاموزد، آزاد می‌شود»؛
می‌فرمود: «از گهواره تا گور دانش بجوید»؛
مردم را به پرسش تشویق می‌کرد و می‌گفت: «دانش مانند گنج است و کلید آن پرسش است»؛
به کسانی که در جلسات علمی حاضر می‌شدند، توصیه می‌کرد: «یادداشت برداری کنید و دانش را با نوشتن نگه‌دارید»؛
سفارش می‌کرد که مسلمانان، دیگر زبان‌های مورد نیاز را بیاموزند.

✱ به درختان و حیوانات توجه داشت.

درخت‌های بسیاری می‌کاشت و مردم را به درخت‌کاری سفارش می‌کرد:
«هرکس درختی را بکارد تا این درخت باقی است، خداوند به او پاداش می‌دهد»؛
به مردم سفارش می‌کرد که برای چیدن میوه به شاخه‌ها سنگ نزنند؛
اجازه نمی‌داد برای سرگرمی و نشاط، حیوانات را به جان یکدیگر بیندازند یا برای تمرین تیراندازی، حیوانی را هدف قرار دهند؛
می‌فرمود: «اگر سوار بر مرکب^۱ از کنار آبی می‌گذرید، مرکب را کنار آب ببرید تا اگر تشنه است، بنوشد»؛
«هنگام دوشیدن شیر، ناخن‌هایتان را بگیرید تا حیوان اذیت نشود. تمام شیر را نیز ندوشید و مقداری هم برای بچه‌اش بگذارید»؛
اگر کسی حیوانی را برای مدتی طولانی با بارش رها می‌کرد به او می‌فرمود: «اگر کار داری، بار آن را پایین بگذار تا حیوان استراحت کند».

۱- چهارپایی که بر آن سوار می‌شوند، مانند اسب، شتر و ...

تدبّر کنیم

این آیه را بخوانید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

(ای پیامبر!) ما تو را برای اینکه رحمتی برای جهانیان باشی، فرستادیم.

سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۷

چه ارتباطی میان مفهوم این آیه و آنچه در درس خواندیم، هست؟

گفت‌وگو کنید

کدام یک از رفتارهای پیامبر تأثیر بیشتری در شما داشته است؟ چرا؟

همخوانی کنیم

مثل دریا، همیشه بخشنده
مثل چشمه، همیشه خوش رو بود
مثل باران، لطیف و شادی بخش
مثل گل‌ها، همیشه خوشبو بود

بر لبانش همیشه نام خدا
یاد حق در دلش درخشان بود
بهترین بنده‌ی خدای بزرگ
باغ مهر و بهار ایمان بود

خانه‌اش، ساده بود مثل همه
سفره‌اش، مثل سفره‌های همه
همزبان تمام مردم بود
همدلی مهربان برای همه

لحظه‌ها با حضور او زیبا
دیده‌ها با نگاه او تابان
کوچه‌ها از عبور او خرم
بچه‌ها از سلام او خندان

سید محمد مهاجرانی

به کار بستیم

من هم دوست دارم مانند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشم؛ بنابراین...

۱- در اول هر کار

۲- وقتی صدای اذان را می شنوم، ...

۳- شبها پیش از خواب

۱- پیش و بعد از غذا

۲- سعی می کنم همیشه لباس های

۳- وقتی از خانه بیرون می روم،

۱- وقتی دوستم با من قهر کرد،

۲- هنگامی که دوستانم را می بینم،

۳- در مقابل خوبی های دیگران،

۱- اگر حیوان گرسنه ای ببینم،

۲- برای محافظت از طبیعت،

۳- وقتی در تلویزیون رفتاری را

که در سیرک با حیوانات انجام

می شود، می بینم،

کامل کنید

کدام یک از این موارد، ویژگی‌های یک انسان خوب است؟ آنها را رنگ‌آمیزی کنید و کلمه‌ای را که می‌بینید در جای خالی بنویسید.

بدون نام خدا کار کردن	مطالعه نکردن	بداخلاقی	بریدن درختان	دوست نداشتن علم	دعا کردن	توجه
همدیگر را مسخره کردن	ناشکر بودن	سلام نکردن	بلند صحبت کردن	بی اعتنا بودن به نیازمندان	بی حوصله بودن	
بی نظم بودن	سؤال نپرسیدن	قهر نکردن	کمتر به احترامی به بزرگان	احترام به بزرگان		
نماز خواندن	وفای به عهد	آشتی دادن دیگران	مسخره نکردن	سلام کردن	یک نفس نوشیدن آب	خوشبو و مرتب بودن
کمک به دیگران	گذشت از خطای دیگران	آشفته بودن	قهر کردن	بی احترامی به معلم	قرآن خواندن	صحبت دیگران را قطع کردن
	به عهد خود وفا نکردن	مشورت نکردن	تشکر کردن	کم طاقت بودن	آزار حیوانات	مطالعه و خواندن کتاب‌های آموزنده
کثیف بودن	مسواک نکردن دندان	یادداشت نکردن			سکوت به بزرگان	

آفرین بر بچه‌های پیرو حضرت محمد صلی الله علیه و آله



ماجرای اوّل



ملیکا تا نگاهش به روان نویس قرمز افتاد، چشم‌هایش برق زد.

- «چه روان نویس قشنگی!»

فوری خم شد؛ آن را برداشت و هیجان‌زده به دوستش گفت: «امروز صبح تصمیم داشتم از مغازه خودکار قرمز بخرم، اما یادم رفت؛ در عوض یک روان نویس قرمز پیدا کردم!»

هدی گفت: «اما این که مال تو نیست! زود برو این را داخل

جعبه‌ی اشیای پیدا شده بگذار تا به دست صاحبش برسد».

ملیکا روان نویس را در کیفش گذاشت و گفت: «این را که خودم هم می‌دانم. معلوم است که این برای صاحبش است. من فقط برای امتحان ریاضی از آن استفاده می‌کنم و بعد از امتحان، فوری روان نویس را در همان جعبه می‌گذارم».

هدی گفت: «نمی‌شود!»

ملیکا ادامه داد: «ای بابا! خیلی سخت‌گیر هستی. من بیشتر از خودکار آبی‌ام استفاده می‌کنم. از این روان نویس فقط برای خط‌کشی و رسم

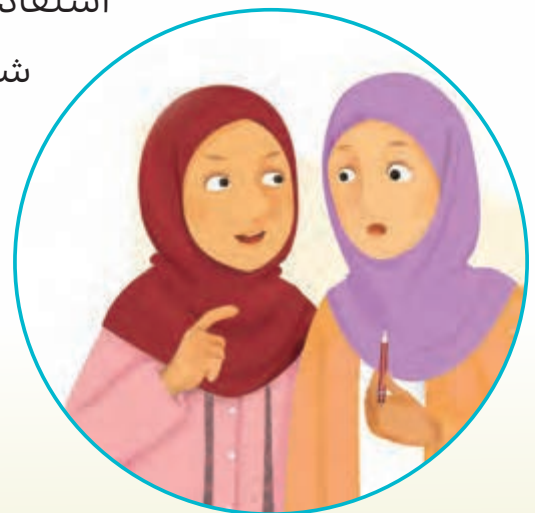
شکل‌ها استفاده می‌کنم تا برگه‌ی امتحانی‌ام قشنگ‌تر

شود؛ همین! با روان نویس، شکل‌ها زیباتر و پررنگ‌تر

کشیده می‌شود».

هدی گفت: «وقتی این روان نویس مال شما نیست،

حتّی یک خطّ کوچک هم با آن نمی‌توانی بکشی!»



ماجرای دوم



کریم که کوچک‌ترین عموی اکبر است، دیروز به خانه‌ی آنها آمد. پدر و مادر اکبر رفته بودند بازار.

کریم به اکبر گفت:

«اکبر جان! اگر می‌شود دوربین فیلم‌برداری پدرت را برایم بیاور. فردا با دوستانم می‌خواهیم برویم کوه‌نوردی!

می‌خواهم از کوهستان‌های اطراف شهر فیلم بگیرم. دوربینتان خیلی عالی است».

اکبر با تعجب گفت: «عموجان! دوربین پدرم مال خودش که نیست؛ دوربین اداره است. پدرم هنگام مأموریت‌های کاری از آن استفاده می‌کند».

کریم گفت: «فقط یک روز آن را می‌خواهم. قول می‌دهم به خوبی از آن مراقبت کنم و حتی یک خط هم به آن نیندازم».

- «البته پدرم خودش بهتر می‌داند؛ ولی من مطمئنم بابا قبول نمی‌کند».

- «از کجا می‌دانی؟»

- «چون روز جشن تولد من با تلفن همراهش فیلم گرفت. وقتی به او گفتم چرا با دوربین فیلم نمی‌گیری؟ گفت:

از دوربین اداره نباید استفاده‌ی شخصی کرد».



ماجرای سوم

کنار خیابان پر از صندوق‌های میوه بود. من و حسن از خیابان رد شدیم تا کمی انگور بخریم. کنار یکی از فروشندگان رفتیم و من کیسه‌ی نایلونی را از او گرفتم. حسن گوشه‌ای ایستاد و من کنار صندوق‌ها رفتم. همه جور انگور داشت؛ ریز، درشت، سبز، سیاه، قرمز و ...

خوشه‌ای را برداشتم تا داخل کیسه بگذارم؛ با خودم گفتم:

«بهتر است امتحان کنم ببینم شیرین هست یا نه؟»
یک دانه داخل دهان گذاشتم؛ شیرین نبود! سراغ صندوقی دیگر رفتم و باز یک دانه
دهانم گذاشتم؛ آن هم شیرین نبود. از صندوق انگورهای سیاه هم یک دانه در
دهان گذاشتم؛ آن هم شیرین نبود.
به طرف فروشنده رفتم.



- «آقا بفرما این نایلون را بگیر. انگورهایتان شیرین
نیست».

فروشنده هم چیزی نگفت. به حسن گفتم:
«برویم جای دیگر، اینها شیرین نیست».

حسن گفت: «پولش را دادی؟»
تعجب کردم.

- «پول چی؟ من که انگور نخریدم!»

حسن ادامه داد: «آن چند دانه‌ای که در دهانت گذاشتی چطور؟ باید فروشنده
راضی باشد»!



احساس شما از اینکه ببینید شخصی بدون اجازه از وسایل دیگری استفاده می‌کند،
چیست؟

با او چه برخوردی می‌کنید؟ چرا؟

۱- خاطره‌ای از شهید حسن شوکت پور

❁ مادر مریم فراموش کرده بود ظرف نذری همسایه را به آنها بازگرداند. استفاده از ظرف همسایه برای کارهای آشپزی در منزل

❁ سعید از نانوايي برگشت. نان‌ها را درون سفره گذاشت و دوباره آنها را شمرد. برای بار سوم شمرد. اشتباه نکرده بود. نان‌ها ۱۱ تا بود؛ اما او فقط پول ۱۰ نان را داده بود. با خودش گفت:

❁ پارچه‌های بریده شده‌ی همسایه‌ها، کنار چرخ خیاطی مادر برای دوختن آماده بود. سارا از پارچه‌های اضافی چند تکه برداشت و به سمیه گفت: با اینها برای عروسکم لباس بدوز. سمیه گفت:

❁ امروز پالتوی خود را در مدرسه گم کردم؛ همه جا را گشتم، ولی آن را پیدا نکردم. از اینکه بچه‌ها بشنوند یک کلاس پنجمی لباسش را گم کرده است، خجالت می‌کشیدم. بزرگ‌تره‌ایم هم ممکن بود از شنیدن ماجرا عصبانی شوند. یک پالتو روی جالباسی یکی از کلاس‌ها توجّه‌هم را به خود جلب کرد. هیچ فرقی با پالتوی من نداشت ولی مطمئن نبودم مال من باشد،

ببین و بگو

کدام یک جزء اموال عمومی است؟ چرا؟



❁ بهترین راه‌های استفاده از هر یک از این اموال عمومی چیست؟
❁ اگر هر یک از اینها جزء اموال شخصی شما یا خانواده‌تان باشد از آنها چگونه استفاده می‌کنید؟

تدبّر کنیم

این آیه را بخوانید:

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ

وای بر کم‌فروشان

سوره‌ی مطفّفين، آیه‌ی ۱

❁ «کم‌فروشی» به چه معناست؟

❁ این آیه با موضوع درس چه ارتباطی دارد؟





رنگین کمان جمعه

سال‌ها پیش هر وقت نامت را می‌شنیدم به یاد تعطیلی و استراحت و تفریح و مهمانی می‌افتادم؛ و فکر می‌کردم جمعه‌ها همه جا و همه چیز تعطیل می‌شود! کم‌کم خیلی چیزها درباره‌ات یاد گرفتم و تو را بیشتر شناختم و تو در نگاه من بزرگ‌تر و زیباتر شدی.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «رمضان **بهترین ماه سال**،

شب قدر، **بهترین شب سال**

و جمعه، **بهترین روز هفته** است.»

جمعه‌ی عزیز!

اینک تو برای من نه یک روز هفته، بلکه رنگین‌کمانی تماشایی و دوست‌داشتنی هستی که در پایان هر هفته در آسمان زندگی من نمایان می‌شوی. هر یک از رنگ‌های کاری ارزشمند است که هم به سلامت جسمی ما کمک می‌کند و هم موجب نشاط و شادی قلب ما می‌شود.

جمعه‌ی عزیز!

دوست دارم هفت نام زیبا برای رنگ‌های انتخاب کنم:

۱. روز شادی با خانواده

از شنبه تا پنجشنبه، اعضای خانواده مشغول کارهای خود هستند و فرصت زیادی ندارند تا مدّتی طولانی در کنار هم باشند؛ اما وقتی تو می‌آیی، همگی ساعت‌ها کنار هم جمع می‌شویم؛ با هم حرف می‌زنیم و شادی می‌کنیم. پیامبر خدا نیز سفارش کرده‌اند که خانواده‌ی خود را روز جمعه شادمان کنید.



۲. روز نظافت و پاکیزگی

پیامبر خدا می‌فرماید: «روز جمعه حمام بروید و غسل جمعه کنید؛ ناخن‌هایتان را کوتاه کنید؛ عطر بزنید و لباس‌های تمیز و نو بپوشید».

من از وقتی «غسل جمعه» را یاد گرفته‌ام، آن را انجام می‌دهم؛ با اینکه زمان زیادی طول نمی‌کشد، ثواب بسیاری دارد.

وقتی برای غسل زیر دوش می‌روم؛ اول سر و گردنم را می‌شویم؛ بعد سمت راست بدن و بعد سمت چپ بدنم را می‌شویم، به طوری که آب به همه جای بدنم برسد.

۳. روز عبادت و نماز جمعه

خدای مهربان در یکی از سوره‌های قرآن که اتفاقاً به نام تو نیز هست، مؤمنان را به «نماز جمعه» دعوت می‌کند.

چه اجتماع با شکوهی!

امام جمعه در دو خطبه‌ی نماز درباره‌ی دین و اخلاق سخن می‌گوید و نمازگزاران را از اوضاع کشور و جهان اسلام باخبر می‌کند. سپس نماز جمعه برپا می‌شود و مردم در صف‌های به هم پیوسته، شانه‌به‌شانه‌ی هم عبادت می‌کنند و در پایان، دسته‌جمعی دست به دعا برمی‌دارند و برای کشور عزیزمان و مسلمانان جهان دعا می‌کنند.

۴. روز دیدار با خویشاوندان و عیادت از بیماران

در طول هفته شاید نتوانیم به پدربزرگ و مادربزرگ یا خویشاوندان و دوستان سری بزنیم یا به عیادت بیماران برویم؛ اما وقتی تو مهمان خانه‌های ما می‌شوی، فرصت همه‌ی این کارها فراهم است.

۵. روز نیکي

پیامبر خدا می‌فرماید: «ثواب کار نیک در روز جمعه چند برابر می‌شود». اگر در

این روز به دوستان و همسایگان کمک کنیم یا به نیازمندان صدقه بدهیم، خدای مهربان پاداش چند برابر به ما می‌دهد.

۶. روز زیارت و صلوات

وقتی تو از راه می‌رسی، یکی از بهترین فرصت‌ها برای زیارت و صلوات است. زیارت گاهی از نزدیک انجام می‌شود و گاهی از دور. زیارت از نزدیک برای همه امکان‌پذیر نیست؛ اما زیارت از راه دور را همه می‌توانند انجام دهند. ما می‌توانیم هر زمان که بخواهیم از داخل خانه به پیامبر خدا و امامان عزیز سلام دهیم؛ این کار ساده نوعی زیارت است. فرستادن صلوات نیز از محبوب‌ترین عبادت‌های این روز است.

۷. روز امام زمان (عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ)

امام مهربان ما در روز جمعه ظهور خواهد کرد. هر بار که جمعه می‌شود، چشم به راه امام عزیزمان هستیم و برای دیدن آفتابِ رویش بی‌تاب می‌شویم و برای آمدنش دعا می‌کنیم.

جمعه‌ی عزیز!

اگرچه بسیاری از این کارهای ارزشمند را در روزهای دیگر هم می‌توان انجام داد، اما وقتی تو به دیدار ما می‌آیی و با ما همنشین می‌شوی، فرصت و انگیزه‌ی بیشتری برای انجام دادن این کارها داریم.



همین که خورشید کم‌کم غروب می‌کند و تو لحظه لحظه از ما جدا می‌شوی، دلم برایت می‌گیرد و برای دیدن دوباره‌ات چشم‌انتظار می‌مانم!

کامل کنید

با کمک معلّم خود، شکل خواندن نماز جمعه را کامل کنید:

نماز جمعه، دو رکعت است. به کسی که نماز جمعه را برای مردم می‌خواند، می‌گویند. امام جمعه ابتدا دو خطبه می‌خواند و سپس همه برای خواندن نماز آماده می‌شویم. در رکعت اوّل، نیت می‌کنیم و بعد از امام جمعه تکبیرة الاحرام می‌گوییم؛ یعنی می‌گوییم:

سپس امام جمعه، حمد و را می‌خواند و ما ساکت هستیم و به آن گوش می‌دهیم. آن‌گاه امام، دست‌ها را برای قنوت به آسمان بلند می‌کند و دعا می‌کند. ما نیز سپس رکوع و دو را انجام می‌دهیم.

در رکعت دوم نیز امام جمعه، حمد و سوره را می‌خواند و ما ساکت هستیم. بعد امام جمعه به رکوع می‌رود و ما نیز

امام جمعه بعد از رکوع می‌ایستد؛ دست‌ها را برای قنوت بالا می‌آورد و ما نیز قنوت می‌گیریم و دعا می‌کنیم.

امام جمعه بعد از قنوت بلافاصله به سجده می‌رود و ما نیز

بعد از دو می‌نشینیم و ذکر تشهّد و را همراه با امام جمعه می‌خوانیم.



بررسی کنید

با توجه به آنچه خواندید، چه تفاوتی میان نماز جمعه و یک نماز دو رکعتی هست؟

در یک نماز دو رکعتی

خطبه و سخنرانی ندارد.

.....

.....

.....

در رکعت دوم، پس از حمد و سوره، ابتدا قنوت می‌خوانیم و سپس به رکوع می‌رویم.

در نماز جمعه

.....

دو قنوت می‌خوانیم.

در رکعت اول، پس از حمد و سوره، قنوت می‌خوانیم.

.....

.....



تدبّر کنیم

این آیه را بخوانید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ
فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که نماز جمعه برگزار می‌شود
به سوی آن بشتابید.

سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۹

به نظر شما چرا خواندن نماز جمعه، این قدر سفارش شده است؟

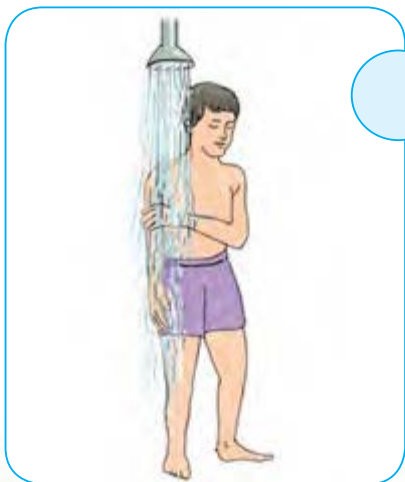
.....

.....

.....

بگرد و پیدا کن

مراحل غسل را به ترتیب شماره گذاری کنید.



به کار ببندیم

با توجه به کارهای خوبی که باید روز جمعه انجام دهید، یک برنامه‌ی مناسب برای خودتان بنویسید.

ردیف	زمان	نوع فعالیت

دعا کنیم

روزهای جمعه، دعا می‌کنم که...

خاطره‌گویی

خاطرات خود از شرکت در نماز جمعه را برای دوستانتان در کلاس تعریف کنید.

عطر اذان

دوباره عطر اذان پیچید
دوباره وقت نماز آمد
دوباره از لب گنجشکان
صدای راز و نیاز آمد

بین که مسجد دلها مان
صفای نور و سحر دارد
خطیب آینه‌ها برخیز
سخن بگو که اثر دارد

دوباره خطبه بخوان آقا
که میهمان خدا باشیم
دوباره لب به سخن وا کن
که چون پرنده رها باشیم

نسیم و غنچه سراپا گوش
دوباره وقت سخنرانی
دوباره دشمن دین ترسید
از این جماعت روحانی

هادی فردوسی

با خانواده

نماز جمعه در شهر شما در چه مکانی برگزار می‌شود؟
نام امام جمعه‌ی شهر شما چیست؟



امین با دقت به حرف‌های آقامعلّم گوش می‌داد. فرهاد از انتهای کلاس با خشم به او زل زده بود و زیر لب غُرغر می‌کرد:

«حالا دوچرخه‌ی مرا می‌اندازی! حسابت را می‌رسم!»

درس تمام شد. فرهاد برگه‌ای از دفترش کند و روی آن نوشت:

«فکر نمی‌کردم این قدر حسود باشی و چشم دیدن دوچرخه‌ام را نداشته باشی...».

رضا که کنار فرهاد نشسته بود تا چشمش به برگه افتاد با تعجب گفت: «منظورت چه کسی است؟ همین امین؟!»

فرهاد گفت: «هنوز او را نشناخته‌ای. به قیافه‌اش نگاه نکن، خیلی حسود است. امروز صبح که می‌خواست دوچرخه‌اش را کنار دیوار بگذارد، دوچرخه‌ی مرا پرت کرد روی زمین!»

همین که زنگ تفریح را زدند، فرهاد برگه را جلوی امین انداخت و گفت: «حالا خوب است دوچرخه‌ات مال خودت نیست! مال پسر عمویت است. خودش دوچرخه‌ی نو خریده و این را بخشیده به تو!»

فرهاد با اخم به سوی درِ کلاس رفت؛ بعد سرش را برگرداند و گفت: «حالا نوبت دوچرخه‌ات است!»

امین سرش را پایین انداخت و چیزی نگفت. بچه‌ها یکی یکی از کلاس بیرون رفتند. امین تنها و غمگین، برگه را باز کرد و خواند؛ دلش گرفت؛ نزدیک بود گریه‌اش بگیرد؛ کنار پنجره ایستاد؛ چشمش به فرهاد افتاد که با خشم به طرف دوچرخه‌ی او می‌رفت....

سر جایش نشست؛ چند لحظه به فکر فرو رفت؛ برگه‌ای برداشت و چند جمله روی آن نوشت؛ زنگ آخر با لبخند به طرف فرهاد رفت و برگه را به او داد. فرهاد با خشم برگه را مچاله کرد و دور انداخت.

رضا خنده‌اش گرفت و گفت: «ای بابا! اوّل بخوان بعد دور بینداز!»
رضا برگه را در کیف فرهاد گذاشت.
فرهاد لبخند تمسخرآمیزی زد و گفت: «می‌اندازمش دور!»
فرهاد یادش رفت برگه را دور بیندازد. آخر شب، هنگامی که می‌خواست کیفش را آماده کند، برگه را دید؛ با اخم آن را برداشت.
- «حتماً چیزهایی نوشته تا جوابم را بدهد». برگه را با بی‌میلی باز کرد:
«به نام خدا. فرهادجان سلام! خیلی ببخشید دوچرخه‌ات را انداختم. باور کن دست خودم نبود. دیر به مدرسه رسیده بودم و می‌خواستم سریع به کلاس بیایم. پایم به جک دوچرخه‌ات گیر کرد و افتاد.
ای کاش همان لحظه دوچرخه‌ات را درست کرده بودم!
اگر دوچرخه‌ات آسیب دیده خسارتش را می‌دهم. باور کن من، تو را دوست دارم. چند روز پیش دو تا از بچه‌های کلاس می‌خواستند باد دوچرخه‌ات را خالی کنند تا تو را اذیت کنند؛ اما من نگذاشتم.
راستی یادت هست روز اوّل مدرسه، نصف میوه‌ات را به من دادی. پسر، تو خیلی مهربانی!»



فرهاد مات و مبهوت به متن نامه نگاه می‌کرد؛ آهی کشید و به پنجره چشم دوخت.



امین در حیا قدم می‌زد.
فرهاد با چشم‌هایی سرشار از شرم،
نگاهی به او انداخت؛ نمی‌دانست چه
کار کند؛ به طرف امین برود یا خود را
پنهان کند تا نگاه امین به او نیفتد.
با صدای بلند امین را صدا زد و به
طرف او دوید....



❁ هریک از این کارها در کدام رفتار شخصیت‌های داستان دیده می‌شود؟

غیبت

تهمت

❁ این کارهای زشت، چه نتایجی می‌تواند به دنبال داشته باشد؟

.....

.....

بگرد و پیدا کن

مفهوم هر یک از آیات زیر در رفتار کدام یک از شخصیت‌های داستان دیده می‌شود؟
به آن وصل کنید.

لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ ... وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ
یکدیگر را مسخره نکنید... و القاب زشت روی یکدیگر
نگذارید.

سورهی حُجُرَات، آیهی ۱۱

فرهاد

وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ
(نیکوکاران کسانی هستند) که خشم خود را فرو می‌برند
و خطاهای دیگران را می‌بخشند.

سورهی آل عمران، آیهی ۱۳۴

امین

وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ
در کارهای بد، به یکدیگر کمک نکنید.

سورهی مائده، آیهی ۲

رضا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ
بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

ای کسانی که ایمان آوردید! از بسیاری از گمان‌ها
بپرهیزید؛ چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است.

سورهی حُجُرَات، آیهی ۱۲

گفت‌وگو کنیم

به نظر شما بهترین روش برخورد با کسی که پیش ما از دیگران بدگویی می‌کند، چیست؟

ایستگاه فکر

❁ اگر کسی لقب زشتی به من نسبت دهد،

❁ اگر عیب یا اشتباهی در رفتار یکی از دوستانم باشد،

❁ اگر دوستم برای من لطیفه‌ای از اقوام ایرانی در فضای مجازی ارسال کند،

به کار بندیم

دوست دارم زبان من دیگران را
اذیت نکند؛ بنابراین ...

کامل کنید

❀ چه کارهایی را خدا نمی‌پسندد؟ آنها را رنگ‌آمیزی کنید.

جواب سلام دادن	ناشکر بودن	احترام به دیگران	سخن خوب گفتن	دعوا کردن با دیگران	شکرگزار بودن		تهمت زدن	
	نرم و خوب سخن گفتن				سلام کردن	راست‌گویی		
اُف گفتن به پدر و مادر	پرخاش نکردن به دیگران	دنبال عیب دیگران بودن و عیب‌جویی کردن	با ادب سخن گفتن	طعنه زدن	با ادب بودن	سخن بی‌هوده گفتن	دعا برای دیگران	بدگویی کردن از دیگران
				دروغ گفتن				
	تشویق کردن ظالم		حمایت از مظلوم		عصبانی نشدن			خبرچینی کردن
	خبرچینی نکردن			عیب‌جویی نکردن		القاب زشت به کار بردن	تشکر از دیگران	

❀ کلمه‌ی مشاهده شده را در جای خالی قرار دهید:

امام صادق علیه‌السلام:

«بدترین مردم نزد خدا کسی است که مردم از شرّ
او در امان نیستند.»

ایستگاه خلاقیت

اگر من به جای فرهاد بودم....

اگر من به جای رضا بودم....

❀ اگر شما به جای یکی از دو شخصیت داستان (فرهاد یا رضا) بودید، چه می‌کردید؟

پاسخ خود را به صورت نمایش خلاق در کلاس اجرا کنید.



یک جهان جشن!

باز آن روز زیبا از راه رسیده است...
 سلام و دیده‌بوسی و تبریک و هدیه و شادی؛
 زمزمه‌ی ذکر زیبای «یا امیرالمؤمنین»؛
 و سلام و صلوات!
 پیر و جوان و کوچک و بزرگ، همه شادمان هستند.
 همه، دست در دست هم تلاش می‌کنند تا یاد آن روز بزرگ را زنده نگه‌دارند.
 چه جشن باصفایی! آسمان سراپا غرق نور است و زمین سراسر غرق سرور!
 هر سال این جشن برپا می‌شود.
 از آن روز، که آن ماجرا اتفاق افتاد تا الان بیش از هزار و چهارصد بار است که این
 جشن زیبا را دیده‌ام.
 چه روز بزرگ و بی‌نظیری بود! تک‌تک صحنه‌هایش در برابر چشمانم است!



سال دهم هجری است؛ ماه ذی‌الحجه، روز هجدهم ماه.
 پیامبر و یارانش شادمان از انجام دادن مراسم نورانی حج به سوی مدینه باز می‌گردند.
 کاروان‌ها به منطقه‌ی غدیرخم رسیده‌اند و کم‌کم می‌خواهند از هم جدا شوند.
 در همین لحظه پیامبر خدا فرمان توقّف می‌دهد و می‌فرماید:
 «آنها که جلوتر رفته‌اند، برگردند. صبر می‌کنیم تا آنها که نرسیده‌اند، برسند!»
 حاجیان شگفت‌زده به یکدیگر نگاه می‌کنند.
 - «چه شده است؟ این همه حاجی بایستند؟ آن هم در این هوای گرم و سوزان!»
 کم‌کم خبر همه جا می‌پیچد.

- «پیامبر خدا می‌خواهند مطالب مهمی را بیان کنند».
نماز جماعت ظهر برپا می‌شود؛ چه نماز پرخطرهای!
به دستور پیامبر از جهازا شتران، منبری بزرگ ساخته می‌شود.
پیامبر خدا بر منبر می‌ایستد و سخنرانی خویش را آغاز می‌کند. علی ابن ابی طالب
نیز در کنار پیامبر ایستاده است.
همه او را می‌شناسند و فداکاری‌هایش را بارها دیده‌اند.
من هم بارها او را دیده‌ام:
از آن آغاز که دیوار خانه‌ی کعبه در برابر مادرش شکافته شد و او در کعبه به دنیا آمد.
از آن هنگام که در بالای کوه نور در غار حرا همراه پیامبر خدا مشغول عبادت بود.
از زمانی که در کنار کعبه تنها مردی بود که در سنّ نوجوانی پشت سر پیامبر نماز
می‌خواند.
در آن زمان که در روز فتح مکه، روی دوش پیامبر رفت و بت‌ها را از بالای کعبه پایین
انداخت.

...

مردم با شور و هیجان به پیامبر چشم دوخته‌اند و گوش می‌کنند.



ا- وسیله‌ای که برای حمل بار یا انسان روی شتر می‌بندند.

پیامبر مطالبی بسیار مهم و ارزشمند برای مردم بیان می‌کند؛ سپس با صدایی بلند خطاب می‌کند:

«خداوند، جبرئیل امین را به سوی من فرستاد و فرمود:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ

ای رسول خدا آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است برای مردم بیان کن که اگر بیان نکنی، پیام خدا را به مردم نرسانده‌ای».

سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷



و بعد دست علی علیه‌السلام را در دست می‌گیرد و بالا می‌آورد و با صدایی بلند می‌گوید:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»

هر کسی من رهبر و سرپرست او هستم، این علی، رهبر و سرپرست اوست.»

سپس پیامبر خدا دست به دعا برمی‌دارد:

«پروردگارا! با دوستان علی دوست باش و با دشمنان او دشمنی کن؛

پروردگارا یاران علی را یاری کن و بدخواهان او را خوار گردان.»

گل‌های لبخند بر لب همه می‌روید!

مردم دسته‌دسته جلو می‌آیند و با جانشین پیامبر بیعت می‌کنند.

در همین لحظه جبرئیل امین خدمت پیامبر خدا رسید و این آیه را هدیه آورد:

«امروز دین شما را کامل، و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آیین

جاویدان شما پسندیدم.»

سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳



حاجیان کم کم از هم خداحافظی می کنند و شادمان و شتابان به سوی شهرهایشان می روند.

و من چقدر خوشحالم که هم شاهد روز غدیر بوده ام
و هم در تمام جشن های غدیر نورافشانی می کنم.



با شنیدن نام عید غدیر به یاد چه چیزهایی می افتید؟ چرا؟



به کمک آموزگار، شعر زیر را در کلاس بخوانید.

خورشید و ماه

آن روزِ آسمانی	آن روزِ خوب و زیبا
خورشید و ماه بودند	با هم، میان صحرا
یک آسمان ستاره	غرق نگاه بودند
با شور و شوق، دورِ	خورشید و ماه بودند
یک دستِ ماهِ زیبا	در دستِ گرمِ خورشید
زیباتر از ستاره	چشمانشان درخشید
خورشید مهربان گفت:	این ماه بهترین است
روزی که من نباشم	خورشیدتان همین است
چشم ستاره‌ها هم	مانند چشمه جوشید
در قابِ چشمشان بود	تصویر ماه و خورشید

سید محمد مهاجرانی

گفت‌وگو کنیم

این عبارت‌ها را بخوانید.

مدیر مدرسه‌ی ما وقتی برای مدّت کوتاهی به مسافرت می‌رود، معاون مدرسه را به جای خود تعیین می‌کند تا مانند او به کارهای مدرسه رسیدگی کند و بی‌نظمی در مدرسه به وجود نیاید.

مادرم وقتی می‌خواهد برای مدّتی از خانه خارج شود، به خواهر بزرگ‌ترم سفارش می‌کند مانند او به امور منزل و کارهای من و برادر کوچکم رسیدگی کند تا مشکلی برای ما به وجود نیاید.

با توجّه به آنچه خواندیم، فکر می‌کنید چرا لازم بود پیامبر اسلام برای خود جانشینی انتخاب کند؟

ایستگاه فکر

داستان را بخوانید و به سؤال پاسخ دهید:

آیه‌ای نازل شد:

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۱۴

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمان یافته بود تا خویشاوندان نزدیک خود را به دین اسلام دعوت کند؛ آنها را به مهمانی دعوت کرد؛ بعد از نهار و پذیرایی رو به آنها کرد و گفت: من برای شما بهترین دین را آورده‌ام. من خوبی شما را می‌خواهم. پروردگار به من دستور داده است تا شما را به سوی او هدایت کنم. کدام یک از شما مرا در این راه کمک می‌کند تا جانشین من در بین شما باشد؟ در این میان جزیک نوجوان، کسی چیزی نگفت... آن نوجوان حضرت علی علیه‌السلام بود.

چه ارتباطی میان این داستان و این جمله پیامبر هست که فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ

ببین و بگو

هر آیه به کدام تصویر مربوط است؟



الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي

امروز دین شما را کامل و نعمت را بر شما
تمام کردم.

سوره ی مائده، آیه ی ۳



وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ
يَتِيمًا وَ أَسِيرًا

غذای خود را با اینکه به آن نیاز داشتند،
به فقیر و یتیم و فرد گرفتاری بخشیدند.

سوره ی انسان، آیه ی ۸



إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ
رَاكِعُونَ

سرپرست شما، تنها خداست و پیامبر او
و مؤمنانی که نماز را برپا می‌دارند و در
حال رکوع به نیازمندان می‌بخشند.

سوره ی مائده، آیه ی ۵۵

به کار ببندیم

✿ همراه با دوستانم برای عید غدیر جشنی باشکوه در مدرسه یا محله برگزار می‌کنیم.

برای برگزاری این جشن زیبا چه کارهایی انجام می‌دهیم؟

۱-

۲-

۳-

۴-

برنامه‌های جشن ما چیست؟

۱-

۲-

۳-

✿ حالا یک کارت دعوت درست کنید؛ برنامه‌های جشن را در آن بنویسید و دوستانتان را به جشن دعوت کنید.

خاطره‌گویی

خاطرات خودتان را از شرکت در مراسم جشن غدیر در این روز برای دوستانتان تعریف کنید.

با خانواده

درباره‌ی آداب روز عید غدیر تحقیق کنید و در کلاس برای دوستانتان بخوانید.



در ساحل دجله

دو روز است که به سامرا آمده‌ایم؛
در این دو روز، چند نوبت مرقد شریف امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام
را زیارت کرده، و در صحن باصفایشان نماز خوانده‌ایم و حالا کنار رود پرخروش
دجله آمده‌ایم تا در ساحلش قدم بزنیم.
پدرم با دقت به دو طرف دجله نگاه می‌کند و به افق‌های دور چشم می‌دوزد و بعد
سرش را تکان می‌دهد:

- «نه! هیچ نشانی از آن شکوه شاهانه نمی‌بینم!»

من که از کنجکاوای پدرم تعجب کرده‌ام، می‌پرسم: «منظور شما چیست؟ به دنبال
چه می‌گردید؟»

- «قصرهای حاکمان عباسی! هر چه جست‌وجو می‌کنم، نشانی از آنها نمی‌بینم.»

پدرم به کتابی که در دست دارد، اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد:

«در این کتاب خوانده‌ام که سامرا پنجاه و پنج سال پایتخت حاکمان عباسی بوده
است. حاکمان و فرزندان‌شان و درباریان آنها قصرهای زیادی در کنار دجله داشته‌اند؛
قصرهایی به هم پیوسته و تودرتو در دو سوی ساحل دجله! کاخ‌هایی آراسته و پر از
نقش و نگار با وسایل گران‌قیمت و سفره‌های رنگارنگ...»

اما الان هیچ نشانی از آنها نیست!

من هم مانند پدرم با کنجکاوای به اطراف دجله نگاه می‌کنم و به زمین‌های خالی
چشم می‌دوزم!

در این هنگام پدرم با دست به گنبد امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام
اشاره می‌کند و می‌گوید:

«بنی‌عبّاس با آن همه قدرت و ثروت فراموش شدند و کسی از آنها به نیکی یاد
نمی‌کند، ولی مرقد نورانی امام هادی و فرزند عزیزش را ببین؛ زائران مثل پرستو





از همه جای دنیا عاشقانه به سویشان پر
می‌کشند».

کنار دجله می‌نشینیم. غرق تماشای آب‌های
خروشان می‌شوم. حرف‌های پدرم مرا به فکر
فرو می‌برد. با خودم می‌گویم هرطور شده
باید بفهمم که چرا امام هادی و فرزند عزیزش
امام حسن عسکری علیهما السلام این قدر
مورد توجه مردم هستند ولی حاکمان عباسی
فراموش شده‌اند.

کتابی را که پدرم با خود به همراه دارد می‌گیرم
و به سوی حرم راه می‌افتیم.

وارد صحن می‌شویم و سلام می‌دهیم.
من در گوشه‌ای از صحن می‌نشینم و با علاقه
و اشتیاق کتاب را ورق می‌زنم. کتابی است
درباره‌ی تاریخ زندگی امام هادی علیه السلام و
داستان‌های زندگی ایشان.



پدرگرامی اش امام جواد علیه السلام را در اوج جوانی به شهادت رساندند و امام هادی علیه السلام با اینکه سنّش هنوز به نوجوانی هم نرسیده بود، امام و پیشوای مردم شد. در مسجد پیامبر به شاگردان پدرش درس می داد. خیلی از مردم، مخصوصاً آنهایی که امام را نمی شناختند با تعجب او را نگاه می کردند:

- «عجب نوجوان باهوش و با استعدادی!»

او شاگردان زیادی تربیت کرد که همه از عالمان بزرگ شدند. یکی از مشهورترین شاگردان ایشان، حضرت عبدالعظیم حسنی است که حرمش در شهری قرار دارد.

متوکل که می دانست مردم به امام هادی علیه السلام علاقه دارند و از اتحاد و همدلی میان ایشان می ترسید، دستور داد امام را با زور و اجبار از مدینه به سامرا بیاورند. امام هادی علیه السلام، سال های سال در سامرا در نهایت سختی زندگی کرد. متوکل همیشه امام عزیز را زیر نظر داشت و بارها دستور داد شبانه به خانه ی امام بریزند و خانه اش را با زرسی کنند. او حتی به این هم بسنده نکرد و دستور داد تا مدتی امام را در زندان نگه دارند! امام با همه ی سختی ها و رنج ها از راهنمایی و ارشاد مردم دست برنداشت و از راه دیدارهای مخفیانه و نامه نگاری با مردم ارتباط داشت و آنها را از هدایت های دلسوزانه ی خویش بهره مند می ساخت.

وقتی نیازمندی به خانه ی ایشان می آمد، قبل از اینکه سخنی بگوید، امام مهربان به او کمک می کرد؛ آن قدر زیاد که بتواند مشکش را برطرف کند. یکی از دوستانش به بیماری شدیدی مبتلا شد. پزشک برایش دارو نوشت. اما هر چه جست و جو کردند، دارویش را پیدا نکردند. امام هادی علیه السلام همین که فهمید دوستش به دارو نیاز دارد به دنبال تهمیه ی آن دارو رفت؛ آن را پیدا کرد و برای دوستش فرستاد.



یک بار گوسفندان زیادی خرید و همراه یکی از یارانش آنها را به چَرَا بردند. در بازگشت، خبری از گله نبود. مردم از دوست امام پرسیدند: پس گوسفندان چه شدند؟
- گله را به جایی بردیم که مردمش نیازمند بودند. امام گوسفندان را میان آنها تقسیم کرد.

هر چه بیشتر می‌خواندم، علاقه‌ام به این امام عزیز بیشتر می‌شد.
چه انسان بزرگ و بی‌نظیری!
در روزگاری که حاکمان ستمگر، حق مردم را پایمال می‌کردند
و در قصرهای با شکوهشان سفره‌های رنگارنگ می‌انداختند
و خزانه‌هایشان را از سگه‌های طلا لبریز می‌کردند،
خانه‌ی ساده‌ی امام هادی علیه‌السلام تنها نقطه‌ی امید مردم بود.

برایم بگو

کدام قسمت این درس را بیشتر دوست داشتی؟ چرا؟

.....

.....

.....

بررسی کنید

با توجّه به متن درس، چند نمونه از ویژگی‌های امام هادی علیه السّلام را بنویسید.

.....
.....

دوست دارید کدام یک از این ویژگی‌ها را شما هم داشته باشید؟

ایستگاه فکر

مجری اخبار اعلام کرد:

«قهرمان گلستانی، مدال پارالمپیک خود را به زلزله‌زدگان غرب کشور اهدا کرد».

به نظر شما این رفتار با کدام یک از داستان‌های درس ارتباط دارد؟

خاطره‌گویی

این سخن از امام هادی علیه السّلام را بخوانید.

به جای اینکه برای عدم موفقیت‌های گذشته حسرت و اندوه
بخوری، با داشتن تصمیم و اراده‌ی قوی، آنها را جبران کن.

آیا شما خاطره‌ای در این باره دارید؟ آن را در کلاس برای دوستانتان تعریف کنید.

گفت‌وگو کنیم

از این نوشته، چه برداشتی دارید؟ با دوستانتان در گروه گفت‌وگو کنید.

چه دوران سخت و خفقانی بود!

متوکل، مرقد امام حسین علیه‌السلام، جدّ بزرگ امام هادی علیه‌السلام را تخریب کرد؛ عده‌ی زیادی از نسل پیامبر و دوستان ایشان را به زندان انداخت؛ به شاعران پول زیادی می‌داد تا در شعرهای خود به امامان بی‌احترامی کنند؛ بیت‌المال مسلمانان را صرف خوش‌گذرانی خود می‌کرد و دائماً امام هادی علیه‌السلام را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد. ولی امام که نوجوانی بیش نبود با توکل به خداوند از تلاش و راهنمایی مردم دست برداشت.

کامل کنید

❁ ای امام مهربانم! شما وقتی می‌فهمیدی یکی از دوستان

مشکلی دارد یا به چیزی نیاز دارد

•

❁ با اینکه دشمنانت دوست نداشتند

•

❁ دوست دارم من هم مانند شما

•

❁ ای کاش در آن روزها پیش شما بودم و

•



بگرد و پیدا کن

کدام یک از خانه‌های جدول زیر با یکدیگر مرتبط است؟ آنها را یک‌رنگ کنید.

امام حسن عسکری علیه السلام	امام هادی علیه السلام	خلیفه‌ی ستمگر	محلّ شهادت
یکی از شاگردان	امام دهم	نام پدر	نام فرزند
متوکل	عبدالعظیم حسنی	امام جواد علیه السلام	سامرا

با خانواده

تاریخ تولّد و شهادت امام هادی علیه السلام را از روی تقویم پیدا کنید و آن را در اینجا بنویسید.

روز تولّد:

روز شهادت:

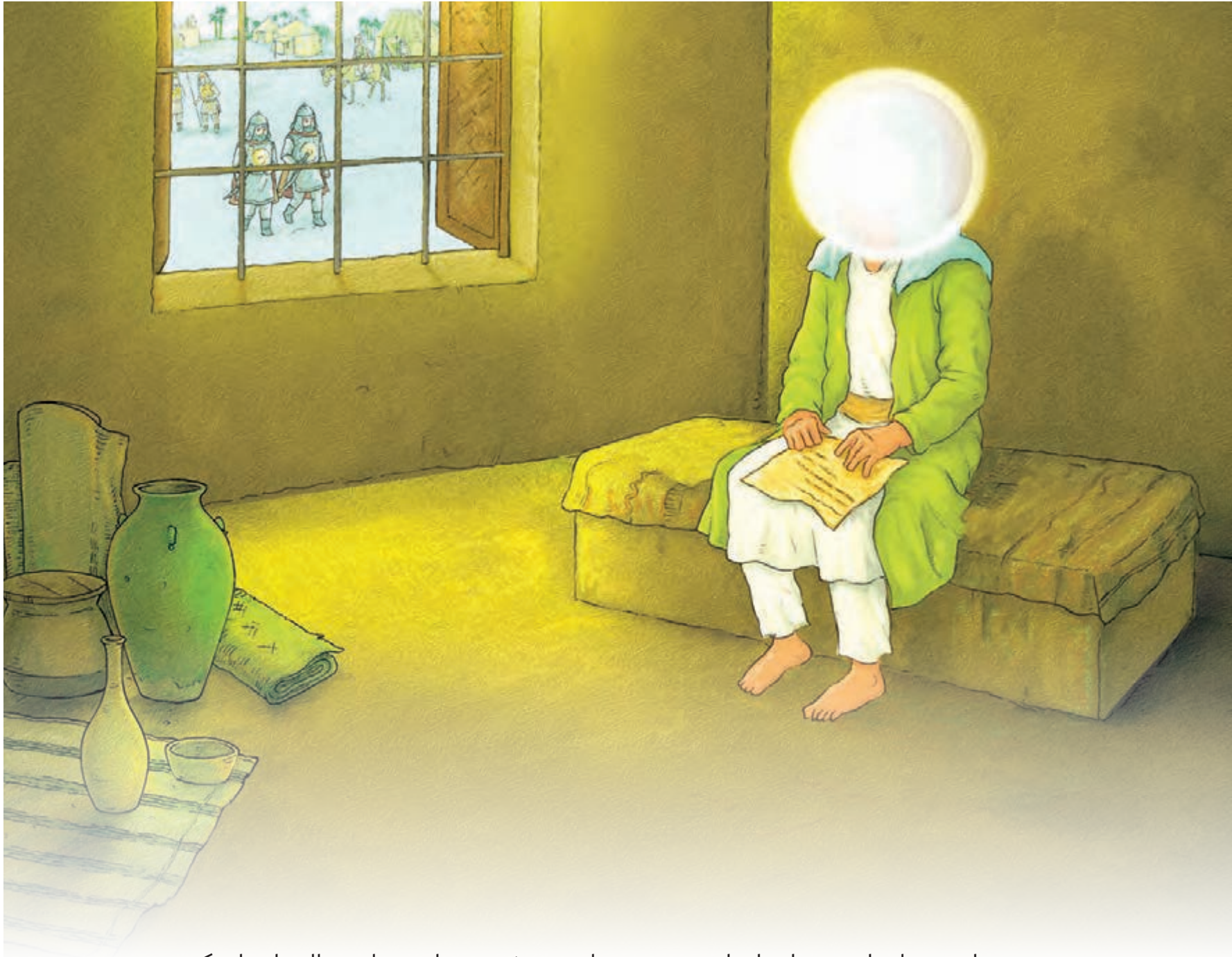


سروِ سربلند سامرا

نام زیبایت را بارها شنیده‌ام.
همان نامی که پیامبر خدا برای اولین نوهی عزیزش گذاشت: «حسن».
در مدینه به دنیا آمدی؛ شهر زیبای پیامبر.
از کودکی یار و همراه پدر گرامی‌ات بودی.
سختی‌هایی را که حکومت ستمگر عبّاسی برای او ایجاد می‌کرد با چشم خویش می‌دیدي؛
هجوم آوردن به خانه، بازرسی کردن و به هم ریختن خانه و ...
پدرت امام هادی علیه‌السلام خیلی دوستت داشت و تو را چقدر خوب تربیت کرد تا
راهش را ادامه بدهی و پرچم هدایت مردم را به دوش بگیری.

خلیفه‌ی عبّاسی در سامرا در کاخی بزرگ بر تختِ قدرت تکیه زده بود. او نمی‌توانست
پدرت را تحمّل کند و نمی‌خواست او را آزاد بگذارد.
خلیفه دستور داد تا پدر بزرگوارت را با زور و اجبار از مدینه به سامرا بیاورند و شما
نیز در کنار او بودی.
سال‌ها پیش حاکمان ستمگر عبّاسی، نیاکان پاک شما را نیز به زور از شهر مدینه
بردند؛

امام کاظم علیه‌السلام را به بغداد و امام رضا علیه‌السلام را به خراسان.
وقتی به سامرا رسیدید در جایی امن و آرام نبودید؛ بلکه شما را در محله‌ی «عسکر»
یعنی منطقه‌ی نظامیان سکونت دادند؛ جایی که همیشه صدای شیهه‌ی اسب‌های
لشکریان و فریاد فرماندهان و صدای چکمه‌های سربازان و شمشیرها و نیزه‌ها به
گوش می‌رسید. حاکمان عبّاسی می‌خواستند همیشه زیر نظرشان باشید.



پدرت را در سامرا به زندان انداختند و شما در سنّ نوجوانی جای خالی او را پرکردی. هم مراقب مادر و خانواده‌ات بودی و هم مرّی و راهنمای مردم. همین که بهار جوانی‌ات آغاز شد، پدرت را به شهادت رساندند و شما جانشین او و امام مردم شدی.

از همان اوّلین روزهایی که به امامت رسیدی، آزار و اذیت‌های حکومت شدیدتر شد! جاسوس و مأمور اطراف خانه‌ات گذاشتند تا دوستانت را شناسایی کنند. یاران و دوستانت را دستگیر می‌کردند و به زندان می‌انداختند یا شهید می‌کردند. شما مخفیانه برایشان نوشتی: «وقتی مرا در میان شهر می‌بینید به من سلام ندهید و با دست به من اشاره نکنید که جانتان در خطر است». آه چقدر جانسوز بود چهره‌ی درخشان شما را دیدن و سلام را فرو بردن!



با وجود همه‌ی ستم‌ها و سختی‌ها، باز از هدایت مردم دست نکشیدی. مخفیانه برای مردم نامه می‌نوشتی و با کلمات نورانی و امیدبخش، نور ایمان را در دلشان زنده نگه می‌داشتی. شما سرو سربلندی بودی که مردم ستم‌دیده‌ی سامرا می‌توانستند در سایه‌ی پُرمهرش، آرام گیرند.



چرا خلیفه‌ی عبّاسی از آزادی امام حسن عسکری علیه‌السلام و ارتباط او با مردم می‌ترسید؟



این داستان را بخوانید. برای آن یک عنوان انتخاب کنید و آن را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

ترس در چشمان رئیس زندان موج می‌زند.
حاکم عبّاسی با عصبانیت به او می‌گوید: ما امام شیعیان را حبس کردیم؛ او را به تو سپرده‌ایم اما تو بر او سخت نمی‌گیری ... چرا؟ ...
رنگش پریده و لب‌هایش به هم چسبیده است. آب دهانش را به زحمت فرو می‌برد و با صدایی لرزان می‌گوید:
– من ... من چه کار ... می‌توانم بکنم؟
– چه کار می‌توانی بکنی؟ ... این همه راه برای اذیت و آزار او وجود دارد ...
با درماندگی می‌گوید: من ... او را به دست دو نفر از بد رفتارترین افرادم سپردم ... ولی ...

– ولی چه؟! ... حرف بزن!
– ولی هر دوی آنها ... از هواداران حسن بن علی شده‌اند.
– چه می‌گویی؟ ... هر چه زودتر دستور بده آنها را بیاورند.

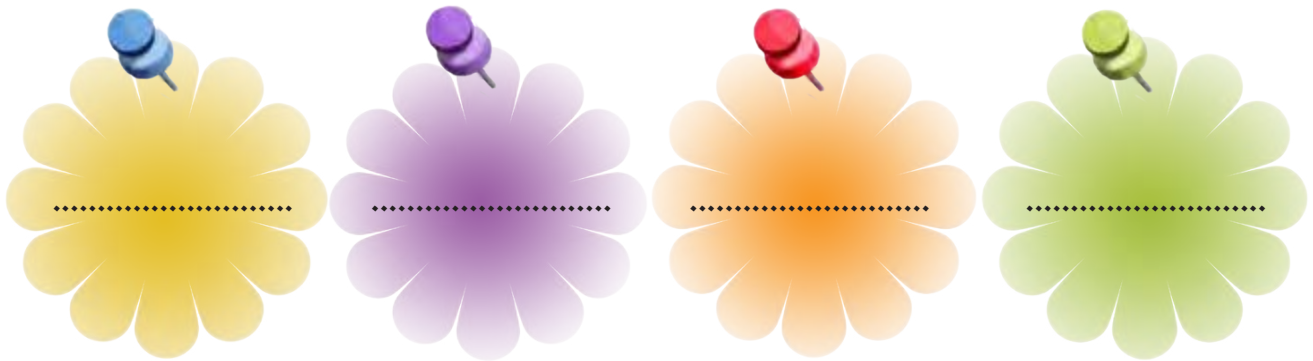


حاکم عبّاسی با خشم بر سر دو زندانبان فریاد می‌زند.
– وای بر شما! ... این چه برخوردی است که با امام شیعیان دارید؟ ... شما به جای اینکه او را آزار دهید، خودتان هم شبیه او شده‌اید؟
یکی از زندانبان‌ها با آرامش و شجاعت می‌گوید: ما درباره‌ی مردی که روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها را تا صبح به عبادت خدا مشغول است، چه می‌توانیم بگوییم؟
دیگری ادامه می‌دهد: از نگاهش مهربانی و عطوفت می‌بارد ... ما را به سفره‌ی ساده‌ی خویش دعوت می‌کند و همواره برای ما دعا می‌کند.
حاکم عبّاسی خشمگین و مضطرب است و احساس ذلّت می‌کند.
همه سکوت کرده و سرها را به زیر انداخته‌اند. همه نگرانند.



ایستگاه فکر

✿ با توجه به داستان‌های درس، چند نمونه از ویژگی‌های امام حسن عسکری علیه السلام را بنویسید.



✿ دوست داری کدام یک از این رفتارها را بیشتر در خودت ایجاد کنی؟

کامل کنید

✿ اگر من به زیارت امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام

در سامرا بروم

.....

✿ به نظر من چیزی که باعث می‌شد امام حسن عسکری علیه السلام در

زندان‌های تنگ و تاریک امیدوار باشد این بود که

.....

تدبیر کنیم

امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

بهترین دوست تو کسی است که اشتباه تو را فراموش کند و
نیکی تو را از یاد نبرد.

چه ارتباطی میان سخن امام و این جمله وجود دارد:

«همیشه نیمه‌ی پر لیوان را ببین.»



حرم امام حسن عسکری (ع)، سامرا، سال ۱۳۸۱ هجری شمسی



حرم امام حسن عسکری (ع)، سامرا، سال ۱۳۸۴ هجری شمسی



حرم امام حسن عسکری (ع)، سامرا، سال ۱۳۹۹ هجری شمسی

با خانواده

با کمک اعضای خانواده درباره‌ی این تصاویر،
متنی کوتاه بنویسید و در کلاس بخوانید.
اطلاعات زیر را درباره‌ی زندگی امام حسن
عسکری علیه السلام جمع‌آوری کنید و به
کلاس گزارش دهید.

نام:

محل تولد:

نام پدر:

نام پدر بزرگ:

مدت امامت:

شهرهایی که در آن زندگی کرده‌اند:

دشمنان ایشان:

محل دفن:



خورشید پشت ابر

ماه در میان آسمان نورافشانی می‌کرد.
سامرا سراسر سکوت بود و خانه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام سراپا انتظار!
فرشته‌ها چشم انتظار ولادت نوزادی بودند که برگزیده‌ی خدا بود.
خلیفه‌ی عبّاسی در کاخ خفته بود و وحشت از تولّد نوزادی که بساط او را بر هم می‌زند، آرامشش را آشفته، و خوابش را غرق در کابوس کرده بود.
به سربازان و جاسوسانش گفته بود: «یک لحظه هم از خانه‌ی حسن بن علی - امام عسکری علیه‌السلام - چشم بر ندارید!»
همین که زنی باردار یا زنی را با نوزادی شیرخوار دیدید، دستگیر کنید و به دربار بیاورید!»
این وحشت و نگرانی، کابوسی بود که بر سر همه‌ی خلفای عبّاسی سایه انداخته بود.
همه می‌دانستند که روزی فرزندی از نسل پیامبر به دنیا خواهد آمد که امید مظلومان است و دشمن ظالمان؛ به همین دلیل همیشه خانه‌ی امامان عزیز را زیر نظر داشتند.
امام حسن عسکری علیه‌السلام و همسر گرامی او نرجس و حکیمه خاتون -عمّه‌ی امام- در خانه بودند.
حکیمه خاتون بانویی دانا و بزرگوار و دختر امام جواد علیه‌السلام بود.
حکیمه خاتون نرجس را بسیار دوست داشت و او را زیر نظر خود تربیت کرده بود.
امام حسن عسکری علیه‌السلام به ایشان گفته بود: «عمّه جان! به خانه‌ی ما بیا و در کنار نرجس بمان؛ زیرا امشب جانشین من به دنیا خواهد آمد و خدا تو را با دیدن او شاد خواهد کرد.»
نزدیک سحر بود و نرجس غرق نیایش و ستایش خدای مهربان.
ثانیه‌ها به سختی سپری می‌شد...

سرانجام زمان موعود فرا رسید. خانه‌ی امام نورباران شد و چشمان نرجس از شوق
مثل ستاره درخشید.
نوزاد عزیز نرجس لبخند زد و با لبخندش دل مادرش را، که از نگرانی سرشار بود،
از نشاط لبریز کرد.
امام حسن عسکری علیه‌السلام، فرزندش را در آغوش گرفت و در گوش راستش
اذان، و در گوش چپش اقامه گفت.



فرزند عزیز امام، دور از نگاه نگهبانان و جاسوسان خلیفه‌ی عبّاسی به دنیا آمد. خلیفه‌ی عبّاسی به خیال خام خویش فکر می‌کرد، می‌تواند از تولّد این نوزاد جلوگیری کند.

او نیز راه باطل فرعون مصر را پیمود و نمی‌دانست همان خدایی که حضرت موسی را از دست فرعون نجات داد، فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام را نیز از آسیب خلیفه‌ی عبّاسی در امان نگه می‌دارد.



حضرت مهدی علیه‌السلام در سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمد. او دوازدهمین امام، چهاردهمین معصوم^۱ و آخرین جانشین پیامبر خداست. پیامبر خدا درباره‌ی او فرموده است: «مهدی از خاندان من و از اهل بیت من است. نام او مثل نام من است. او شبیه‌ترین مردم به من است از جهت گفتار و رفتار و رُخسار». «مهدی»، «منصور» و «ولی‌عصر» از لقب‌های مشهور امام زمان علیه‌السلام است. مشهورترین لقب او «قائم» است به معنی «قیام‌کننده». حضرت مهدی علیه‌السلام بزرگ‌ترین قیام را در دنیا انجام خواهد داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مژده داده است: «او روزی ظهور می‌کند و دنیا را پر از عدالت خواهد کرد، در حالی که ظلم و ستم آن را فرا گرفته است». با این حال، مردم در زمان غیبت نیز می‌توانند از حضرت مهدی عجل الله فرجه^۲ بهره‌مند گردند. پیامبر اسلام می‌فرماید: «مردم هنگام غیبت او از هدایتش بهره می‌برند؛ همان گونه که از خورشید پشت ابر بهره می‌برند». امام مهدی عجل الله فرجه مانند خورشید درخشانی است که اگرچه جمال بی‌نظیرش را نمی‌بینیم، ولی از روشنایی‌اش سود می‌بریم و برای رسیدن زمان ظهورش دست به دعا برمی‌داریم.

۱- معصوم کسی است که هیچ‌گاه گناه نمی‌کند. چهارده معصوم ما عبارت‌اند از: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا سلام الله علیها و دوازده امام.

۲- جمله‌ای است دعایی که ما در این دعا از خدا می‌خواهیم، امام زمان هرچه زودتر ظهور کند.

چه شباهت‌هایی میان امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ و خورشید پشت ابر وجود دارد؟

خورشید پشت ابر

امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ

بالاخره زمانی از پشت ابر بیرون می‌آید.

.....
.....

هر چند مردم آن را نمی‌بینند از نور و فواید آن بهره‌مند می‌شوند.

.....
.....

.....
.....

.....
.....

بگرد و پیدا کن

✿ پاسخ این سؤالات را در متن پیدا کنید و خانه‌های آن را رنگ بزنید؛ چه می‌بینید؟

۱- یکی از لقب‌های حضرت مهدی عَجَلُ اللّٰهُ فَرَجَهُ است که وقتی آن را می‌شنویم به احترام ایشان می‌ایستیم:

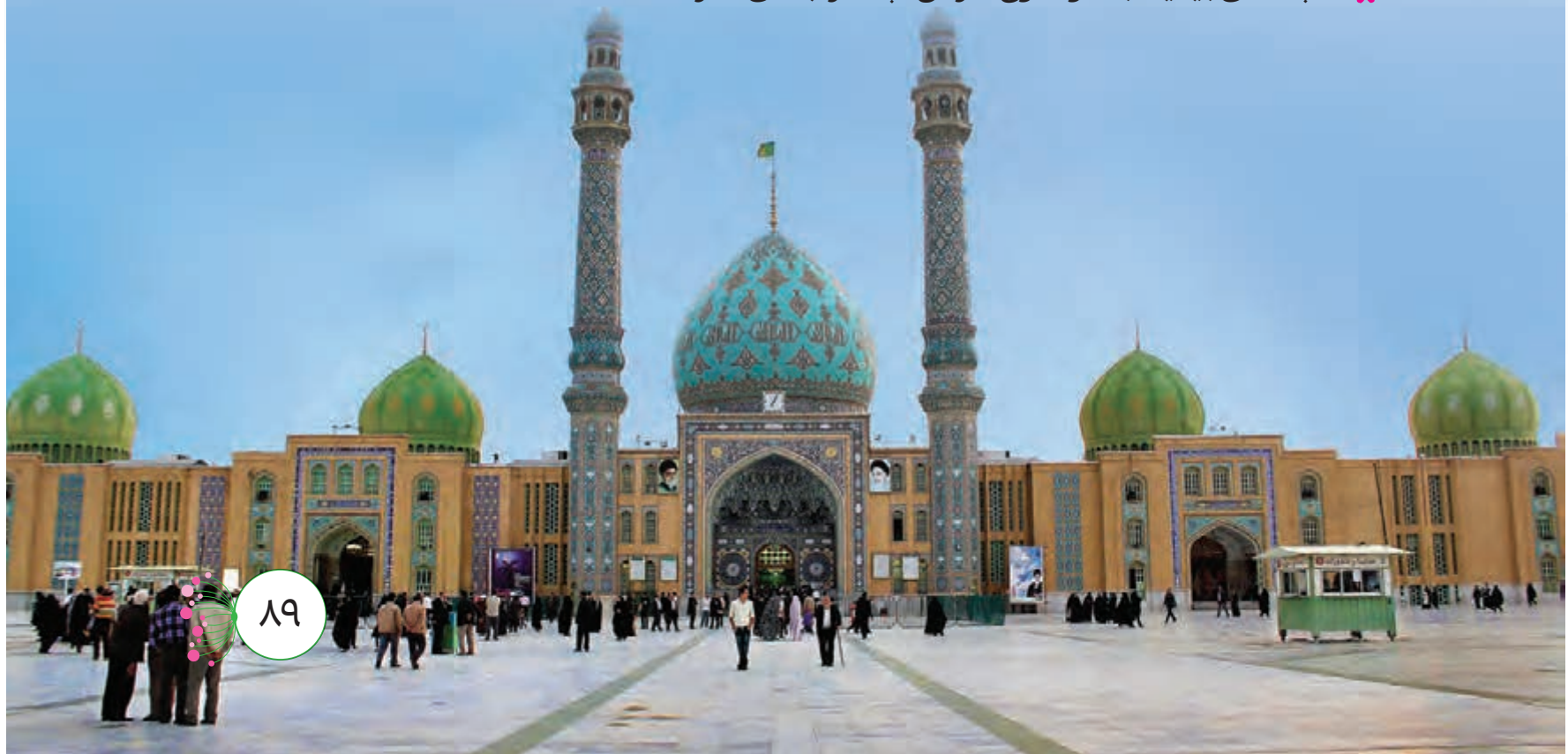
۲- یکی از لقب‌های امام زمان عَجَلُ اللّٰهُ فَرَجَهُ به معنای هدایت شده:

۳- از لقب‌های امام زمان عَجَلُ اللّٰهُ فَرَجَهُ به معنای صاحب عصر و زمان:

۴- از لقب‌های امام زمان عَجَلُ اللّٰهُ فَرَجَهُ به معنای یاری شده:

ق	ر	ع	ی	و	ن	م
ا	ک	ت	ب	ل	ز	ن
ئ	ب	ا	ل	ی	ع	ص
م	ه	د	ی	ع	ب	و
چ	س	ت	ز	ص	ذ	ر
ح	ج	ت	ظ	ر	چ	✿

✿ آنچه می‌بینید با موضوع درس چه ارتباطی دارد؟



کامل کنید

مت فرزند گفت

- [illegible]

همخوانی کنیم

ای امامی که نام زیبایت
مثل گل‌ها شکفته بر لب ما
قصه‌های محبت آمیزت
بهترین قصه‌های هر شب ما

نام نیکت شبیه پیغمبر
گلی از بوستان فاطمه‌ای
پیشوایی شجاع و بی‌مانند
مهربانی و رهبر همه‌ای

ای که از دشت و کوه و کوچه و شهر
نرم نرمک همیشه می‌گذری
با همه، هم زبان و همراهی
از دل ما همیشه باخبری

آفتاب همیشه تابانی
روشنی بخش چشم دنیایی
سایه بان امید و ساحل مهر
آرزوی تمام دل‌هایی

سید محمد مهاجرانی

بررسی کنید

هر یک از این ویژگی‌های امام زمان علیه السلام به کدام یک از پیامبران شباهت دارد؟

چهره و رفتار

عمر طولانی

تولد مخفیانه

به کار ببندیم

مهدی جان!
ای امام مهربان ما!
خوب می‌دانم که از حال ما با خبری؛ همیشه به فکر ما هستی و برای ما دعا می‌کنی.
کارهای خوب ما تو را خوشحال می‌کند و کارهای بد ما تو را ناراحت!
با تو عهد می‌بندم...

● تلاش کنم تا

•

● با تمام توانم

•



کوچک‌های بزرگ!

چشم‌هایم رو به ستاره‌ها بود و سرم روی بالش.
 کم کم پلک‌هایم از بال زدن دست کشیدند!
 در همین لحظه، صدایی ظریف سکوت شب را شکست...
 چک چک چک
 از جا بلند شدم و به طرف آشپزخانه رفتم. از شیر ظرف‌شویی آب می‌چکید.
 آن را محکم بستم؛ اما باز چکه می‌کرد. مادرم آمد. او نیز هر چه تلاش کرد، سودی
 نداشت!
 گفت: فردا که مغازه‌ها باز شد، تعمیرش می‌کنیم؛ سپس سطل بزرگی زیر شیر آب
 گذاشت تا آب هدر نرود.
 صبح، وقتی کنار شیر آب آمدم، دیدم بیشتر از نصف سطل پر شده بود!
 مادرم آب سطل را داخل آب پاش ریخت تا روی گل‌ها بپاشد؛ با لبخند نگاهم کرد:
 «قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود!»
 اگر این سطل نبود چه می‌شد؟
 حدود پنج لیتر آب، هدر می‌رفت.
 البته این آبی است که در شش ساعت جمع شده است؛ اگر یک شبانه‌روز چکه کند،
 می‌شود بیست لیتر و اگر کوتاهی کنیم و مثلاً تا پنج روز شیر را تعمیر نکنیم،
 می‌شود صد لیتر!
 اگر در شهر بزرگ ما فقط شیر آب هزار خانه خراب باشد و آن را تعمیر نکنند، چقدر
 می‌شود؟
 - لیتر!
 تازه این برای یک شهر است! اگر فقط ده شهر از کشور بزرگمان را در نظر بگیریم
 چقدر می‌شود؟
 - لیتر!!

خواهرم سفره را جمع کرد. یک تگه نان اضافه آمده بود؛ آن را داخل کیسه‌ای که نان خشک در آن بود، گذاشت. به او گفتم: «تا حالا حساب کرده‌ای چقدر می‌شود؟» با تعجب به من نگاه کرد: «منظورت چیست؟!» - «اگر هر خانه‌ای هر روز فقط به اندازه‌ی یک سوم نان دور بریزد، هر سه روز می‌شود یک نان و در ماه، ده نان و در سال، صد و بیست نان! اگر هزار خانه این کار را بکنند، می‌شود نان؛ این برای یک شهر! اگر فقط پنجاه شهر از کشورمان را حساب کنیم، چقدر می‌شود؟ نان! هر سال این همه نان دور ریخته می‌شود!! آبی که برای تولید نان‌ها استفاده شده است و در این هنگام به هدر می‌رود، بماند!»



چشم‌هایم را باز کردم.
با اینکه حسابی خوابیده بودم، حوصله نداشتم از رختخواب برخیزم؛ ساعت را نگاه کردم.

بعد غلتی زدم و به تابلوی نقاشی خیره شدم!
چند دقیقه بعد غلتی به سوی پنجره!
سپس، خوابیدن به پشت و تماشای سقف....!
دوباره نگاهی به ساعت، نیم ساعت گذشته بود!
مادر آمد و صدا زد: «عماد جان! بلند شو!»
- «بیدارم! نیم ساعت است بیدار شده‌ام!»
مادر لبخندی زد و گفت:
«تا حالا حساب کرده‌ای چقدر می‌شود؟»
- «چه حسابی؟! منظورتان چیست؟!»
- «فکر کرده‌ای که اگر هر روز، نیم ساعت در رختخواب غلت بخوری و وقت خود را تلف کنی، چه می‌شود؟!»

قطره‌های آب! تکه‌های نان! لحظه‌های عمر! ...
کوچک‌هایی که بزرگ هستند!
و گاهی خیلی بزرگ!
فکرش را هم نکرده بودم که این چیزهای کوچک ...



برایم بگو

چه نمونه‌های دیگری از این کوچک‌های بزرگ سراغ دارید؟

گفت‌وگو کنیم

با گفت‌وگو در گروه، نمونه‌هایی از اسراف را در مدرسه‌ی خود فهرست، و راه‌حل‌های جلوگیری از آنها را پیشنهاد کنید.

شماره	نمونه‌ی اسراف در مدرسه	راه حلّ پیشنهادی
۱		
۲		
۳		
۴		

تدبّر کنیم

این آیه را بخوانید و به پرسش پاسخ دهید.

وَلَا تُسْرِفُوا، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ
اسراف نکنید، زیرا خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد.

سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۱

❁ با توجه به جمله‌ی زیر در هریک از این موارد، اسراف چگونه روی می‌دهد؟

اسراف نکردن یعنی درست مصرف کردن و درست مصرف کردن یعنی
به‌جا و به اندازه مصرف کردن

وضو و غسل

بازی‌های رایانه‌ای

حضور در
شبکه‌های اجتماعی

❁ برای جلوگیری از اسراف در هر مورد چه راه‌حل‌هایی را پیشنهاد می‌دهید؟

بررسی کنید

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله:

هرگز آب را اسراف نکنید؛ هر چند در کنار رودخانه باشید.

❁ با توجه به سخن پیامبر، در هریک از موارد زیر چگونه باید عمل کنیم؟



روز جمعه است و دوست دارم ساعت‌ها بازی کنم...



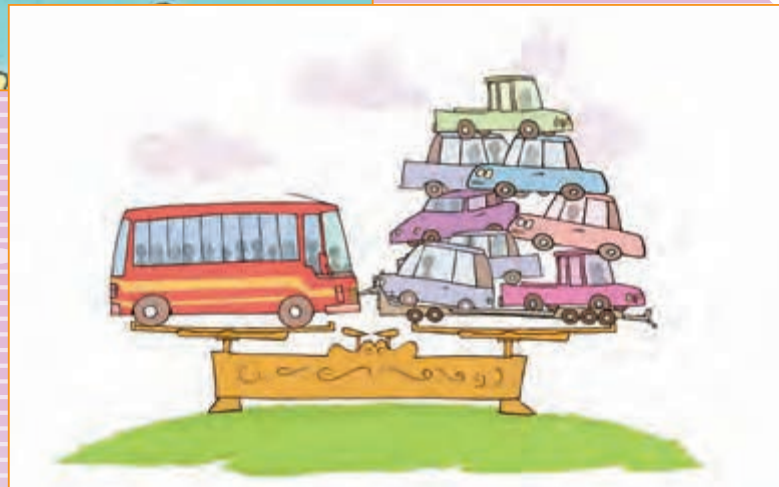
تعطیلات تابستان است و می‌خواهم همه‌ی برنامه‌های تلویزیون
را تماشا کنم...



مدادم کوچک شده است ولی هنوز در دستم جا می‌شود؛ دوست
دارم از مداد جدیدی استفاده کنم که پدرم برایم خریده است...

ببین و بگو

از این تصویرها چه برداشت‌هایی دارید؟



با خانواده

فهرستی از مواردی را که در خانه‌ی شما از اسراف جلوگیری می‌شود با کمک اعضای خانواده تهیه کنید و در کلاس بخوانید.

.....	۱
.....	۲
.....	۳



بزرگ مرد تاریخ

تلویزیون یکی یکی، عکس‌ها و فیلم‌هایی از زندگی امام خمینی را نشان می‌دهد.
هر سال همین که به نیمه‌ی خردادماه نزدیک می‌شویم، صحنه‌هایی از زندگی امام خمینی نمایش داده می‌شود.
میلیون‌ها نفر با چشم‌های اشک‌بار، امام خمینی را تشییع^۱ می‌کنند و یک صدا فریاد می‌زنند:

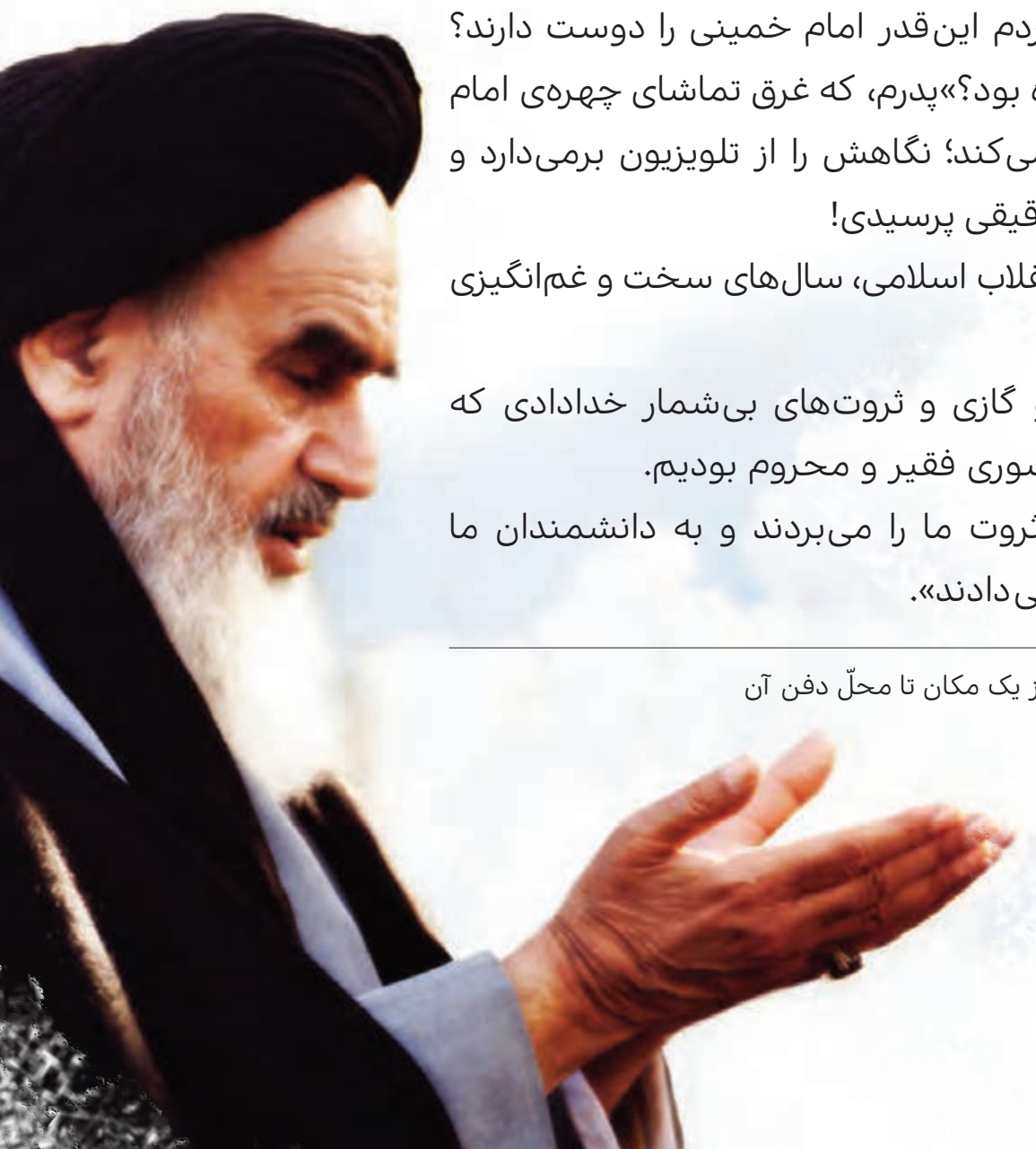
عزیز است امروز، روز عزاست امروز

خمینی بت شکن، پیش خداست امروز

از پدرم می‌پرسم: «چرا مردم این قدر امام خمینی را دوست دارند؟ مگر امام خمینی چه کرده بود؟» پدرم، که غرق تماشای چهره‌ی امام است، چند لحظه مکث می‌کند؛ نگاهش را از تلویزیون برمی‌دارد و می‌گوید: «سؤال جالب و دقیقی پرسیدی!
فرزندم! سال‌های قبل از انقلاب اسلامی، سال‌های سخت و غم‌انگیزی بود.

با این همه منابع نفتی و گازی و ثروت‌های بی‌شمار خدادادی که سرزمین عزیزمان دارد، کشوری فقیر و محروم بودیم.
قدرت‌های بزرگ و زورگو ثروت ما را می‌بردند و به دانشمندان ما اجازه‌ی پیشرفت علمی نمی‌دادند».

۱- تشییع: همراهی افراد با جنازه از یک مکان تا محل دفن آن



از پدرم پرسیدم: «پیشرفت علمی به نفع کشور و همه‌ی مردم است؛ چرا شاه جلوی آن را می‌گرفت؟»

پدرم سرش را تکان داد و گفت:

«شاه و مزدورانش همیشه می‌گفتند ایرانی‌ها توانایی انجام دادن کارهای بزرگ را ندارند و نمی‌توانند مستقل باشند. ما همیشه باید به قدرت‌ها وابسته باشیم! شاه خیانتکار همواره از آمریکا و قدرت‌های جهانی دستور می‌گرفت و استقلال ما به ضرر آن قدرت‌ها بود.»

در این هنگام تلویزیون، تصاویری از سخنرانی امام برای جمعیت با شکوه مردم را نشان می‌داد.

پدرم به صفحه‌ی تلویزیون و سپس به من نگاه کرد و ادامه داد:

«شاه حتی اجازه نمی‌داد احکام اسلامی در جامعه اجرا شود؛ نماز جمعه در بیشتر شهرها برپا نمی‌شد و کتاب‌ها و نشریات دینی مفید بسیار کم منتشر می‌شد.

در رادیو و تلویزیون از دین اسلام و آموزه‌های قرآن خبری نبود و به عالمان بزرگ دینی اجازه‌ی حضور در این مراکز را نمی‌دادند. عزاداری‌هایی که آگاهی مردم را افزایش می‌داد، ممنوع بود.

به ارزش‌های دینی توجهی نمی‌شد و به جای معرفی حجاب و ارزش‌های اخلاقی، فساد و بی‌حجابی تبلیغ می‌شد.

آنها که دلشان برای دین و کشور می‌سوخت از ته دل آرزو می‌کردند ای کاش فردی پیدا می‌شد که با الگوگرفتن از پیامبران و امامان عزیز، رهبری آنان را برعهده گیرد و حکومت ظالم را سرنگون کند.





سال هزار و سیصد و چهل و دو بود که عالمی بزرگ و دلیر با یاری خدا و حمایت مردم به پا خاست و پرچم قیام را بر دوش نهاد؛ نامش روح‌الله خمینی بود. او بسیار با ایمان، آگاه و شجاع بود و از شاه و ابرقدرت‌های جهان ترسی نداشت.

مردم ایران به ندای امام پاسخ دادند و همه‌ی قشرهای جامعه مخصوصاً جوانان چون رودی خروشان به یاری او آمدند.

امام خمینی پس از پانزده سال مبارزه، با سرنگون کردن حکومت شاه، بهار ایمان، عزّت، آزادی و آزادی را به ایران و ایرانیان هدیه داد.

برای همین است که در روزهای پرشور انقلاب یک صدا فریاد می‌زدیم:

بت شکنی خمینی»

روح منی خمینی



هر یک از این ویژگی‌های امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه)، شما را به یاد کدام امام یا پیامبر می‌اندازد؟ چرا؟



تدبّر کنیم

این آیه را بخوانید:

وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
هیچ‌گاه بر ستمگران تکیه نکنید.

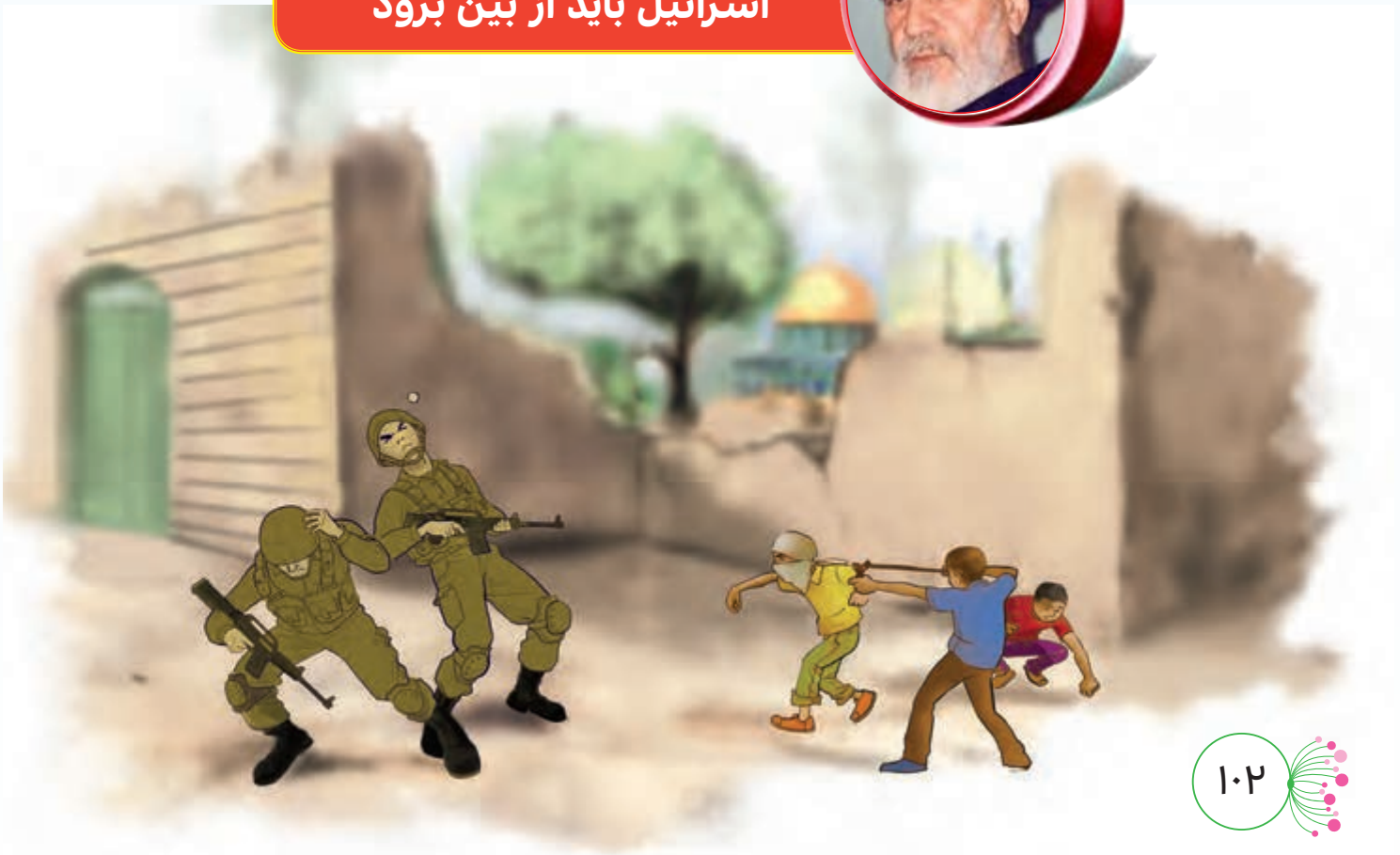
سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۳

این آیه به کدام ویژگی امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) اشاره می‌کند؟ در این باره با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

بین و بگو

چه ارتباطی میان تصویر و جمله‌ی امام درباره‌ی اسرائیل وجود دارد؟

اسرائیل باید از بین برود



گفت‌وگو کنیم

جملاتی از امام خمینی (رحمة الله عليه) در ابتدای کتاب درسی آمده است. به نظر شما چگونه می‌توانیم به این سفارش‌ها عمل کنیم؟

بررسی کنید



✿ امام همیشه به من می‌گفتند: «در ساعت تفریح، درس نخوانید و در ساعت درس خواندن، تفریح نکنید؛ هر کدام در جای خود.» ایشان گفتند: «از زمان کودکی یاد ندارم که هیچ وقت ساعت این دو را با هم عوض کرده باشم.»



✿ اطرافیان امام خمینی درباره‌ی قرآن خواندن ایشان می‌گفتند: امام خمینی هر روز چند مرتبه قرآن می‌خواندند؛ معمولاً بعد از نماز صبح و قبل و بعد از نمازهای روزانه قرآن می‌خواندند. ایشان در هر فرصتی که بین کارهای روزانه‌شان پیش می‌آمد، نیز قرآن قرائت می‌کردند.

✿ نزدیک به سیصد تا چهارصد خبرنگار اطراف منزل امام جمع شده بودند. تختی گذاشتند و امام روی آن نشستند. تمام دوربین‌ها کار می‌کرد. دو سه سؤال از امام شد که صدای اذان ظهر شنیده شد. امام بلند شدند و محل را ترک کردند و فرمودند:



«وقت نماز ظهر می‌گذرد.» تمام حاضران متعجب شدند. کسی از امام خواهش کرد چند دقیقه‌ای صبر کنید تا حداقل چهار پنج سؤال دیگر بشود. امام با قاطعیت فرمودند: «به هیچ وجه نمی‌شود» و رفتند.



✿ امام ورزش را دوست داشت؛ ولی رشته‌ی ورزشی خاصی را ترجیح نمی‌داد؛ از کودکی تمرین‌های ورزشی را انجام می‌داد. امام تا اواخر عمر خود روزی یک ساعت ونیم پیاده‌روی می‌کرد و حرکات‌های ورزشی را به راحتی انجام می‌داد و مرتب حرکاتی را که پزشکان تجویز کرده بودند انجام می‌داد.



✿ هر یک از این خاطره‌ها به کدام ویژگی امام اشاره می‌کند؟

✿ کدام یک از این ویژگی‌ها را بیشتر دوست دارید؟ چرا؟

❁ کدام یک از این خاطره‌ها با این پیام قرآنی ارتباط دارد؟

فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ...
به هر اندازه که می‌توانید قرآن بخوانید.

❁ سوره‌ی مَزَّمَل، آیه‌ی ۲۰

ایستگاه فکر

با توجّه به این سخن از مقام معظم رهبری،
چرا مردم رهبری امام خمینی (رحمة الله علیه) را پذیرفتند؟



«عشق به امام خمینی،
عشق به همه‌ی خوبی‌هاست».



تو آمدی

چه سال‌های سختی
که یک به یک گذشتند
بدون مهر و شادی
بدون عشق و لبخند
تو آمدی به ایران
شکوفه خنده سرداد
بهار دوستی را
به غنچه‌ها خبر داد

به روی شانه‌هایت
پرنده‌ها نشستند
سرود و شعر خواندند
سکوت را شکستند
به یک اشاره آن روز
روان شد از دل خاک
هزار رود زیبا
هزار چشمه‌ی پاک



دوباره ماه شادی
دوباره بهمن آمد
بهار در زمستان
به باغ میهن آمد

تو آمدی وطن شد
پر از گل و اقاقی
تو پر زدی و نامت
همیشه ماند باقی

هادی فردوسی

با خانواده

با کمک اعضای خانواده و مطالبی که در این درس از زندگی امام خمینی (رحمة الله علیه) یاد گرفتید، ایشان را در چند جمله توصیف کنید.



بهمن همیشه بهار

هر روز که می‌گذرد، هیجان بچه‌ها بیشتر می‌شود؛ مخصوصاً من که قرار است امسال خبرنگار باشم!

دو روز دیگر، بیست و دوم بهمن ماه است.

آقای شکوهی، مربی پرورشی مدرسه که در محله‌ی ما زندگی می‌کند، بچه‌های محله را تشویق کرده است تا در روز راهپیمایی، یک گروه مخصوص راه بیندازند.

چند روز پیش با راهنمایی ایشان تقسیم کار کردیم. هر کس کاری را بر عهده گرفت. حسین گفت: «من شعار می‌دهم؛ شاید خودم هم چند شعار بسازم!»

من گفتم: «من خبرنگار می‌شوم؛ عاشق خبرنگاری‌ام!»

سعید گفت: «من دوربینم را می‌آورم و عکس می‌اندازم.»

بهرام گفت: «من هم عکس قهرمانان را می‌آورم و بین مردم پخش می‌کنم.»

همه با تعجب نگاهش کردیم: «کدام قهرمانان؟»

- «قهرمانان شهید انقلاب! بهترین یاران امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) که در پیروزی انقلاب نقش بسیار مهمی داشتند. بیست و دوم بهمن فرصت خوبی است برای معرفی قهرمانان انقلاب!»



ساعت نه صبح، روز بیست و دوم بهمن است؛ آسمان، ابری و هوا سرد است.

سریع، خودم را به مسجد می‌رسانم. آقای شکوهی و بیشتر بچه‌ها آمده‌اند.

مردم محله هم کم کم جمع می‌شوند.

طنین اولین شعار در کوچه می‌پیچد:

بیست و دو بهمن ماه، یوم الله یوم الله
بنیان‌گذار نهضت، روح الله روح الله



حرکت می‌کنیم و به سوی میدان مرکزی شهر وارد مسیر راهپیمایی می‌شویم.
خیلی از مردم تا ما را می‌بینند با لبخند برایمان دست تکان می‌دهند.
بعضی‌ها هم کنار ما می‌آیند و همراه ما شعار می‌دهند؛ چه صحنه‌ی جالبی!
حسین که حسابی هیجان زده شده است با فریادهای بلندتری شعار می‌دهد:

روز شادی میهن
روز غصه‌ی دشمن

بیست و دوم بهمن
بیست و دوم بهمن



بهرام به سرعت عکس‌ها را میان مردم پخش می‌کند؛ تصاویری از شهید بهشتی، شهید رجایی، شهید باهنر، شهید مطهری، شهدای هسته‌ای و
اطراف مسیر راهپیمایی پر است از غرفه‌ها و نمایشگاه‌های گوناگون! نمایشگاهی از روزنامه‌های سال ۵۷ برپا شده است و مردم خصوصاً جوان‌ترها که آن روزها نبودند، با اشتیاق فراوانی خبرها را می‌خوانند.

سردر مغازه‌ها و خانه‌ها با انواع کاغذهای رنگی، پرچم‌های بزرگ و کوچک، شعارها و تصاویری از شهیدان انقلاب آذین‌بندی شده است. صدای سرودهای گوناگون انقلابی از غرفه‌ها و نمایشگاه‌ها در فضا پیچیده است. شور و شادی فراوانی همه‌جا را پر کرده است.

من هم میکروفون را به دست می‌گیرم و کارم را شروع می‌کنم. سعید با دوربینش با من همراه می‌شود.

از پسری که هم‌سنّ خودم است، می‌پرسم امروز چه روزی است؟
با دست به جمعیت عظیمی که یک‌صدا شعارهای حماسی می‌دهند، اشاره می‌کند:
«روزِ اعلام دشمنی با دولت‌های زورگو و ستمگر و مبارزه با امریکا و اسرائیل!»
پیرمردی با لب‌های خندان عکس بزرگی از رهبر را به دست گرفته است؛ به او نزدیک می‌شوم و از علّت لبخندش سؤال می‌کنم.

می‌گوید: «با دیدن این همه شور، حماسه، هیجان، حضور در صحنه و همدلی، به یاد همبستگی و اتحاد مردم در بهمن ۱۳۵۷ افتادم».

کم‌کم مسیر خیلی شلوغ می‌شود. یک بالگرد از بالای جمعیت عبور می‌کند و به سوی میدان مرکزی شهر پرواز می‌کند. سه چترپاز از آن بیرون می‌پرند؛ چترهای خود را باز می‌کنند و در میدان فرود می‌آیند. خیلی‌ها با شوق و هیجان به آنها چشم دوخته‌اند. جانبازی که روی صندلی چرخ‌دار نشسته است و به سختی حرکت می‌کند، توجّه‌م را به خود جلب می‌کند؛ به طرفش می‌روم و می‌پرسم: «با این وضعیت دشوار، چرا به راهپیمایی آمده‌اید؟»





- «برای اعلام آمادگی؛ تا به همه‌ی جهان اعلام کنیم همیشه گوش به فرمان رهبر در صحنه حاضریم».

به خانمی که کالسکه‌ی کودکش را حرکت می‌دهد، می‌گوییم: «در این هوای سرد زمستانی چرا به اینجا آمده‌اید؟»
دستش را روی قلبش می‌گذارد:
«چون انقلاب در قلب ماست!»
مادری که قاب عکس شهیدش را در دست دارد، تا مرا می‌بیند به سویم می‌آید و می‌گوید:
«پسرم را به اسلام و انقلاب تقدیم کردم و خدا را شکر که امروز میلیون‌ها جوان مؤمن و پر تلاش، راهش را ادامه می‌دهند».



با بچه‌های محلّه در ایوان مسجد نشسته‌ایم.
سعید با خوشحالی مجلّه‌ای را می‌آورد و
عکسی را به ما نشان می‌دهد:
«این عکس، مقام اوّل مسابقه‌ی «تصویر حماسه» را به دست آورده است!»
همگی به عکس خیره می‌شویم:
جانبازی که روی صندلی چرخ‌دار نشسته
است، دست کودکی را که در کالسکه نشسته،
به دست گرفته و هر دو دست در دست هم،
لبخند زنان به دوربین نگاه می‌کنند.

برایم بگو

آنچه در این تصویر می‌بینید با پیروزی انقلاب اسلامی ایران چه ارتباطی دارد؟



تدبّر کنیم

این آیه را بخوانید. مفهوم آیه با کدام موضوع درس ارتباط دارد؟

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
همگی به ريسمان الهی چنگ بزنید و متفرّق نشوید.

سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳

بررسی کنید

این شعر را بخوانید:

ما برای آنکه ایران گوهری تابان شود،
خون دل‌ها خورده‌ایم
ما برای جاودانه ماندن این عشق پاک،
رنج دوران برده‌ایم

با توجه به محتوای درس، چه کسانی برای پیروزی و حفظ انقلاب اسلامی ایران، رنج و زحمت بسیاری کشیدند؟

تحقیق کنید

این قهرمانان در پیروزی انقلاب اسلامی ایران نقش مهمی داشتند. درباره‌ی یکی از آنها و نقش او در انقلاب، تحقیق کنید و به کلاس گزارش دهید.



روز خوب پیروزی

مثل غنچه بود آن روز
غنچه‌ای که روییده
در هوای بهمن ماه
بر درخت خشکیده

مثل آب بود آن روز
آب چشمه‌ای شیرین
چشمه‌ای که می‌بیند
مرد تشنه‌ای غمگین

گرچه در زمستان بود
چون بهار بود آن روز
سرزمین ما ایران
لاله‌زار بود آن روز

روز خنده‌ی ما بود
روز گریه‌ی دشمن
روز خوب پیروزی
بیست و دوم بهمن

مصطفی رحماندوست



گفت‌وگو کنیم

تلاش و رشادت نوجوانان سال ۱۳۵۷ در کنار بزرگ‌ترها باعث تولّد انقلاب شد. ما بچه‌های امروز برای حفظ این انقلاب می‌توانیم ...

ایستگاه خلاقیت

اگر قرار باشد در مدرسه‌ی شما جشنی به مناسبت دهه‌ی فجر برپا شود، برای برگزاری آن، چه پیشنهادهایی دارید و خود چه نقشی در آن به‌عهده می‌گیرید. با مربّی پرورشی مدرسه و معلّم خود مشورت کنید.

✿ پیشنهادهای گروه ما برای برگزاری جشن:

۱-

۲-

۳-

✿ نقش من:

با خانواده

از بزرگ‌ترهای خود سؤال کنید چه شعارهایی را از راهپیمایی سال ۵۷ به یاد دارند. چند نمونه را در کلاس ارائه کنید.



روزنامه‌های دیواری

آقای کریمی، بچه‌های کلاس را به هشت گروه سه نفره تقسیم کرد و گفت: قرار است به مناسبت دهه‌ی فجر، یک مسابقه‌ی روزنامه‌دیواری بین مدارس برگزار شود. هر گروه یک روزنامه دیواری با مطالب گوناگون علمی، تاریخی، حدیث، شعر، داستان، چیستان؛ همراه با عکس و نقاشی تهیه کند. هر روزنامه‌ای که مطالبش متنوع‌تر باشد، امتیاز بیشتری می‌گیرد. کادربندی و صفحه‌آرایی، نام زیبا، خط زیبا و عکس‌های جذاب هر کدام امتیاز دارد. روزنامه‌ها را در راهروی مدرسه نصب می‌کنیم و بهترین آنها برای مسابقه‌ی بین مدارس انتخاب می‌شود. سه هفته هم فرصت دارید. سپس آقای کریمی نماینده‌ی هر گروه را تعیین کرد.

هفته‌ی اول؛ صبح شنبه

سینا و حامد به سراغ نادر آمدند و با لبخند گفتند: «سلام آقای رئیس! از کی شروع کنیم؟» - «چقدر عجله دارید! سه هفته فرصت داریم. نظرتان چیست که فعلاً برویم فوتبال!» سینا و حامد لبخندزنان به هم نگاه کردند: - «راست گفتی جناب رئیس؛ حالا خیلی زود است!» هفته‌ی اول خیلی زود به پایان رسید.

هفته‌ی دوم

نادر، سینا و حامد کنار هم جمع شده بودند. صحبت از کارهای روزنامه دیواری به میان آمد. سینا گفت: «توانایی ما برای جمع‌آوری مطالب زیاد است؛ فعلاً لازم نیست عجله کنیم». نادر ادامه داد: «درست است. هنوز وقت داریم. تا آقا نادر نماینده‌ی گروه است، غمی نداشته باشید.»



حامد هم به نشانه‌ی تأیید سر خود را تکان داد و گفت: «درست است؛ روزنامه دیواری ما حتماً اوّل می‌شود!»

گروه‌ها حسابی سرگرم تهیه‌ی روزنامه بودند. مطالعه‌ی گروهی، مشورت، خرید وسایل، تهیه‌ی عکس، رفتن به کتابخانه‌ی مدرسه و محلّه، جست‌وجو در منابع معتبر اینترنتی و ...؛ اما گروه نادر و دوستانش مرتّب امروز و فردا می‌کردند! هفته‌ی دوم هم خیلی زود به پایان رسید.



هفته‌ی سوم

سینا و حامد به سراغ نادر آمدند. نادر گفت: «بچه‌ها! فکر جالبی به ذهنم رسیده است. خواهرم پارسال یک روزنامه دیواری تهیه کرد و اوّل شد. من هم از روی آن می‌نویسم! قول می‌دهم اوّل بشویم!»



حامد از پیشنهاد نادر تعجب کرد ...

هفته‌ی سوم؛ صبح جمعه

نادر با خوشحالی به خواهرش گفت: «نجمه! روزنامه دیواری‌ات کجاست؟»
- «مرّبی پرورشی‌مان از من خواست آن را دوباره به مدرسه ببرم تا در نمایشگاه مدرسه نصب شود.»

نادر تا این را شنید، رنگش پرید و هاج و واج شد! سریع به سینا و حامد زد:
- «بچه‌ها! نقشه‌مان خراب شد. زود به خانه‌ی ما بیایید تا فکری کنیم و روزنامه را درست کنیم.»

هر سه نگران و پریشان دور هم جمع شدند؛ نه مطلبی داشتند؛ نه داستان و شعری و نه عکسی!

نمی‌دانستند از کجا شروع کنند!
چند تا کتاب و مجله‌ی قدیمی کنارشان گذاشتند؛ تند تند ورق می‌زدند و می‌خواندند.
کم کم غروب از راه رسید.

سینا و حامد گفتند: «دیر شده ما باید برویم!»
سه دوست، ناراحت و نگران از آنچه فردا پیش می‌آمد، با یکدیگر خداحافظی کردند...
نادر تا نیمه شب بیدار ماند و با چشم‌های خسته و فکر پریشان، روزنامه دیواری را پر کرد.

چند بار اشتباه نوشت و خط زد و ...

روز مسابقه؛ صبح شنبه

هر گروهی با شور و هیجان روزنامه‌اش را باز کرده بود تا بقیه‌ی گروه‌ها ببینند. چه روزنامه‌هایی! پر از مطالب گوناگون و خواندنی با عکس‌ها و نقش‌های جذاب و رنگارنگ! چه نام‌های زیبایی برای روزنامه‌هایشان انتخاب کرده بودند: گلبرگ، باغ دانش، پنجره، ... طراوت و شادمانی در چهره‌ی بچه‌ها موج می‌زد.

نادر گوشه‌ی حیاط ایستاده، و روزنامه‌اش را محکم گرفته بود تا باز نشود! حامد و سینا کنار او رفتند.

- «سلام! چی شد؟! چه کار کردی؟»

نادر سرش را پایین انداخت و روزنامه را به بچه‌ها داد. بچه‌ها تا روزنامه را دیدند مانند نادر ناراحت و خجالت‌زده شدند.

- «این چیه؟! چقدر بدخط و خط‌خطی! نه اسمی، نه طرحی، نه عکسی! نه نقش و نگاری!»

- «چه کسی حاضر است این را بخواند؟ آبرویمان پیش معلّم و دوستانمان می‌رود.»

- «ای کاش به حرف تو گوش نمی‌کردیم!»

- «ای کاش این قدر کار را عقب نمی‌انداختیم!»

نادر که تا آن موقع ساکت بود، گفت: «تنها من مقصّر نبودم. شما خودتان هم به فکر نبودید و با پیشنهادهای من موافق بودید...».



آقای کریمی به کمک مدیر مدرسه با دقّت روزنامه‌ها را بررسی کردند و امتیاز دادند. از دیدن روزنامه‌های عالی و پر بار بچه‌ها بسیار راضی و شادمان بودند. اما همین که روزنامه‌ی گروه نادر را باز کردند....



روزنامه‌ها را در راهروی مدرسه نصب کردند. همه‌ی گروه‌ها از اینکه روزنامه‌هایشان دیده می‌شد، بسیار خوشحال بودند.

اما نادر و گروهش آرزو می‌کردند هیچ کس روزنامه‌شان را نبیند و نخواند!

آنها با خود می‌گفتند: ای کاش روز بررسی روزنامه‌های دیواری به تأخیر می‌افتاد!

برایم بگو

آیا نادر و دوستانش می‌توانستند از اعلام نظر داوران درباره‌ی روزنامه دیواری خود جلوگیری کنند؟

ایستگاه فکر

این حدیث را بخوانید.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ؛ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ

این دنیا، جای انجام دادن کارها است و حسابرسی در آن وجود ندارد؛ اما روز قیامت، روز حسابرسی اعمال است و کار کردن در آن وجود ندارد.

چرا یکی از نام‌های روز قیامت، «یوم الحساب» است؟

گفت‌وگو کنیم

❀ چه ارتباطی میان داستان «روزنامه‌های دیواری» و «یوم الحساب» وجود دارد؟

کامل کنید

همان‌گونه که وضعیت تحصیلی ما در مدرسه در کارنامه‌ای ثبت می‌شود برای زندگی ما در این دنیا نیز کارنامه‌ای وجود دارد. فکر می‌کنید چه چیزهایی در کارنامه‌ی زندگی ما ثبت می‌شود؟
خودتان به کارنامه‌تان امتیاز بدهید!

کارنامه‌ی زندگی					
ردیف	هدف‌های درسی	امتیاز			
		ضعیف	متوسط	خوب	عالی
۱	نماز را درست و سر وقت می‌خوانم.				
۲	برای دیگران دعا می‌کنم.				
۳	استفاده از مال دیگران را بدون اجازه‌ی آنها حرام می‌دانم.				
۴	از اسراف دوری، و در استفاده از وسایلم صرفه‌جویی می‌کنم.				
۵	از بدگویی و گذاشتن القاب زشت روی دیگران، خودداری می‌کنم.				
۶	سعی می‌کنم هر هفته، صفحه‌ای از قرآن را بخوانم.				
۷	سعی می‌کنم به پیام‌های قرآنی که یاد گرفته‌ام، در زندگی عمل کنم.				
۸	سعی می‌کنم همیشه به دیگران در کارها کمک کنم.				
۹	در نگهداری اموال مدرسه و پارک‌ها نهایت تلاشم را می‌کنم.				
۱۰	پیشوایان مهربانم را دوست دارم و برای آشنایی بیشتر با زندگی آنها تلاش می‌کنم.				
۱۱	چگونگی غسل جمعه را می‌دانم و سعی می‌کنم آن را انجام دهم.				
۱۲					

بررسی کنید

این حدیث را بخوانید:

رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ:

حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا

پیش از اینکه به حساب شما رسیدگی شود، به حساب خود برسید.

چه ارتباطی میان این حدیث و فعالیت قبل، وجود دارد؟

دعا کنیم

این دعای قرآنی را بخوانید:

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و همه‌ی مؤمنان را در روز حساب، ببخش و بیامرز.

سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۱

خوب است برای آن روز چه دعا‌هایی کنیم؟

خدایا کمکم کن تا در این دنیا

.....

ای خدای مهربان! دوست دارم

.....



اینها و آنها

اینها

چه روز عجیبی!
اینها چقدر خوشحالند؛ و چهره‌هایشان
از نشاط و سرور می‌درخشد!
هر آنچه اراده می‌کنند از غذاها، میوه‌ها
و چیزهای دیگر، خدمتکاران برایشان
فراهم می‌کنند.
چه قصرها و باغ‌های چشم‌نواز و
خیره‌کننده‌ای برایشان فراهم است!
نهرهایی از آب زلال، شیر و بهترین عسل
در آن باغ‌ها و بوستان‌ها جاری است.
صدای دلنشین جویباران و انواع پرندگان
و عطر گل‌های رنگارنگ همه جا را پر
کرده است.
چقدر فرشتگان به اینها احترام می‌گذارند!
چه جایگاه خوبی دارند!

آنها

چه جای عجیبی!
آنها چقدر پژمرده و افسرده‌اند و
چهره‌هایشان غمگین و غبارآلود است!
چقدر حسرت‌زده و پشیمان‌اند!
از هم بدشان می‌آید و به هم بد
می‌گویند. با خشم و عصبانیت به
هم نگاه می‌کنند و یکدیگر را سرزنش
می‌کنند.
نه محیط آرامی و نه فضای زیبایی!
نه آبی و نه غذایی که از تشنگی و
گرسنگی نجاتشان دهد!
نه مهر و محبتی و نه احترامی!
از همه نعمت‌ها محروم‌اند.
چه جایگاه بدی دارند.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ *
فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ

اینها در بهشتی عالی مرتبه،
زندگی کاملاً رضایت‌بخشی
دارند.

سوره‌ی حاقّه، آیه‌های ۲۱ و ۲۲

وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

جهنّم جایگاه بدکاران است؛
به خاطر کارهای زشتی که
در دنیا انجام داده‌اند.

سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۹۵

آنها هنگامی که اینها را می‌بینند، بسیار حسرت می‌خورند؛ آه می‌کشند و فریاد می‌زنند:

ای کاش ما الان پیش شما بودیم!

ای کاش بین ما و شما فاصله نبود!

راستی چه شد که آنها به این وضع افتادند؟

آنها در زندگی دنیا از دستورهای خدا فاصله گرفتند؛

از نماز و عبادت خدا فاصله گرفتند.

از سفارش‌های پیامبران و راهنمایی‌های کتاب آسمانی فاصله گرفتند؛

به دیگران ستم کردند؛ به فکر نیازمندان نبودند و حق مردم را پایمال کردند؛

اگر آنها خود در دنیا از این کارها فاصله نمی‌گرفتند، در جهان آخرت در کنار بهشتیان

بودند و فاصله‌ای میانشان نبود.

تدبّر کنیم

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا

روز جدایی نیکوکاران و بدکاران، میعاد همگان است.

سوره نبأ، آیه ۱۷

چه شباهتهایی میان مفهوم این آیه و تصویر زیر وجود دارد؟



بگرد و پیدا کن

هریک از آیه‌ها به کدام گروه مربوط می‌شود؟

بهشتیان

نعمت‌ها و لذت‌هایشان هیچ‌گاه پایان
نمی‌پذیرد.

سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۳۳

هر آنچه دلشان می‌خواهد برایشان فراهم
می‌شود.

سوره‌ی زُخْرُف، آیه‌ی ۷۱

هیچ راه فراری از آن ندارند.

سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۲۱

جهنّمیان

از آبی بد بو می‌نوشند (و سیراب نمی‌شوند)

سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱۶

ایستگاه فکر

تا به حال به نشانه‌ی خطّ فاصله دقت کرده‌اید؟ دلیل استفاده از این نشانه چیست؟
با توجه به معنای فاصله، درباره‌ی «روز فصل» که یکی از نام‌های روز قیامت است،
توضیح بدهید.

بررسی کنید

در روز قیامت بهشتیان از دوزخیان می‌پرسند: «چه چیزی این‌گونه شما را به سوی جهنّم کشاند؟»
شما می‌توانید با مراجعه به آیات ۴۳ تا ۴۶ سوره‌ی مدّثر، جواب این سؤال را پیدا، و در کلاس درباره‌ی آن گفت‌وگو کنید.

کامل کنید

خداوند دو گروه اینها و آنها (اهل بهشت و جهنّم) را بر اساس چه ویژگی‌ها و رفتارهایی از هم جدا می‌کند؟ آنها را در این جدول بنویسید.

جهنّمیان

بهشتیان

.....
.....
.....
.....

.....
.....
.....
.....



این ضرب‌المثل را بخوانید:
«هر چه کنی به خود کنی؛ گر همه نیک و بد کنی»
چه ارتباطی میان این ضرب‌المثل و درس «اینها و آنها» وجود دارد؟

نیایش

ای خدای مهربان
هر گاه به آسمان و زمین ،
به صخره ها و کوه های سنگین
یا به درختان و گل های رنگین می نگرم ،
تو را سپاس می گویم .
ای خدای مهربان
تو را سپاس می گویم
که عطا هایت از سر مهربانی و نعمت هایت همگانی است
تو که

پدید آورنده ی آفریدگان
و مالک زمین و آسمانی ،
از هر کس به من نزدیک تر
و از هر دوستی با من آشناتری ،
به تو ایمان دارم و از تو راه می جویم
تنها از تو یاری می طلبم
و به تو تکیه می کنم .

